



کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۲

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب محمد باقر خاکی در فضائل اهل بیت

مؤلف

مترجم

شماره قفسه ۱۵۱۵۳



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۹۰۶۷۴

۱۲۰۹۵

اسلامی

۱۵۱۵۳

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۱۵۱۵

کتاب محمد باقر خاکی در فضائل اهل بیت

۹۰۶۷۴

جمهوری اسلامی ایران

۱۲۰۹۵

۱۵۱۵۳

مجموعه از تزیینات و نقوش

۱۵۱۵۳

۹۰۶۷۴



بسم الله الرحمن الرحيم
 چنین گوید ترجم رسالت ابن الفخر که عربی است عاقل و ادب و عزم و
 ترجمه نماید که به راه دهم مظلوم علیه السلام و در صفت خود که مامون از
 اخضر از تعلیف خود میجویم کتاب به جهت من صفت کردیم و ایم همراه من شد
 که مراد بیکدیگر آید چنانکه بنابر حضرت ابن رساله از صفت خود تا خلق
 شوند و این صفرا را در صفی روزگار باند **اما بعد** بدانکه طریقه جهان
 است که کجی را که مقصود می بود باشد و خواهی دید که بدر اینست که باید
 که خانه چهار گونه را که بنیادهای خانی است نظر کند که مطلب در کدام
 نه است آن شخص که نیست که باشد یا یک دیگر انگشتان در آورند و چون
 این خانه بنیاد شش گونه را بخواهد بیاید بان نیز که گفته به چند در کدام
 سطر قیوم است و در آخر آن چه حروف چه نوشته اند پس دایره چهار
 خانه را بخواهد بداند مطلب در کدام دایره نوشته است و در میان این دایره
 چه حروف نوشته پس هر حرف را یکجای اخضر که یک دایره بزرگ است و

ناید که در دایره بزرگ اسم شریف کدام میسر می بیند واقع است و بعد از
 انگشتان در آورند بعد از واقف شدن از پیوستگی که اسم شریف اولیه
 بشماره انگشتان میزان بشماره بعد هر پیوستگی که بر سر بشماره که سطر اول بشماره
 مدعا جلد مرشد است و این رقم **اما بعد** طریقه انگشت در جانت
 دست بوی نگذارند و این علم را از ناخود میانه دانند تا این علم
 از برای حاجتهای دنیا و آخرت ظاهر شود که دیگر که یواختی
 هیچ نمی بیند و دایم از جهت هر مطلب بوی خود نماید و در وقت
 سبب باید ده مرتبه صلوات بر سید کائنات محمد مصطفی علیه
 علیه و آله بفرستد و بعد شروع نماید و هر کس که او را کار فرمود البتة بر
 شکر و شانه و این رساله شرح بسیار است اما مختصر که هم تا خوا
 شده و نویسنده سواد طلبی بنامش و الله اعلم بالصواب

| | | | | | |
|-------|----------------|----------------|----------------|----------------|----------------|
| حرف ا | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |
| حرف ب | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |
| حرف ج | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |
| حرف د | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |



| | | | | | |
|-------|----------------|----------------|----------------|----------------|----------------|
| حرف ا | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |
| حرف ب | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |
| حرف ج | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |
| حرف د | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید | از غایت بیادید |



| | | | | |
|----|---|---|---|---|
| ۵ | ۴ | ۳ | ۲ | ۱ |
| ۱۰ | ۹ | ۸ | ۷ | ۶ |



آدم صفي الله عليه السلام

اراده سفر داري برود بيا خوب است که هم خواهر است
از حالت بهار برسدی بر روی شفا یا بد است الله و شفا
از کم شده سوال گوی بیدار خواهد شد اما چیزی از دستش برود
از حال غایب برسدی درین زخمی یا خوب یا کنت است و او در به
برسدی که ملک مطلب من براید براید است الله و شفا
اراده نقد مکان داری بیا خوب است قدم در نزد برو
اراده تجارت داری الهه بگن بیا رها رک است
میکنه خریدن داری الهه بگن که نفع دارد و نقص من
میکنه فروختن داری نوزد شرف بستان حسن
میکنه شکست داری برود بیا رها بگن الهه بگن

حضرت شیخ علیکم السلام

اراده ملک خریدن داری بجز نفع بسیار دارد ان شاء الله تعالی
 اراده سفر داری برو فیض خواهر یافت ان شاء الله تعالی
 از حالت بیمار پرسی بروی شفا خواهد یافت به دفعه
 از کم شده سوال کوی پیدا میشود اما بزرگوار و عجب بسیار
 از حالت غایب پرسی خبر خوشی یا کثرت است بخواهد پدید
 سوال کوی که مراد من بر آید در طریقه در بر می آید اما در
 اراده نفع مکان داری مبارکت بچند می باید که ان شاء الله
 از جهت تجارت پرسی این سودا خوب است ان شاء الله بکمی نفع دارد
 این بنده به طریقه پشیمان خواهد شد چند روزی بمرکز خواهد رفت
 این بنده به طریقه پرسی است ضرر بخواهد رساند ان شاء الله بفرمودی

لح

نوح نجی الله علیه السلام

اراده ملک مروفتن داری زنده بفرمودی پشیمان می شوی
 اراده ملک خریدن داری بجز نفع بسیار خوب است ان شاء الله
 پرسی که باین سفر بروم چون باشد چند روزی بمرکز خواهد رفت
 از جهت بیمار پرسی تا یک هفته دیگر بیماری داری و خوب می شوی
 از کم شده سوال کوی بدست تو خواهد آمد عجب بزرگوار
 از حال غایب پرسی درین زوایا کثرت است بخواهد پدید
 این مرادی که داری در بر خواهد آمد از کردار بد تو به دلالت می
 اراده نفع مکان داری ازین فکر و گذر بجای خود است پشیمان
 از برای تجارت دیده نفع ندهد ازین فکر و گذر ان شاء الله
 اراده بنده خریدن داری بجز نفع دارد معجزه بسیار

ابراهیم خلیل علیه السلام

از برای پیش آمدن احوال خود سوال کرد و فرمود از برای این که بهتر است
از برای ملک و فرزندان دیده بفروشی که نیکو داشتی خوب نیست
میست ملک خدین در این که پشیمان دارد در کند
اراده فرموده که بر که بسیار منفعت بنویسد
از حالت بیمار برسد درین روز شفا باید و می شود
از برای که شده دیده بدست تو نخواهد آمد از برای آن که می
از برای غائب دیده درین روز شفا می یابد
پسید که در این بر آید صبر کنی از آن که شفا بر آید
اراده فقره کن و در بسیار بسیار که و نیکو است
از جهت نجات پس در روز فقره کن و منفعت می یابد

المکرم

حضرت اسماعیل

سوال کوی و لا کرم و جمع باشد خواص خود است ضرر ندارد
از برای پیش آمدن احوال خود دیده روز بروز بهتر می شود
اراده ملک و خدین داری فقره کن و پشیمان خواهر کن و می شود
این ملک را که بسیار خوبت فایده بسیار بهتر است و نیکو
اراده سفر کن و داری اگر روزی بهتر خواهد بود و خوف است
از حالت بیمار برسد و در شفا خواهد یافت و نیکو است
سوال کوی که شده بدست تو خواهد آمد از برای آن که می
از برای غائب برسد درین چند روزی شفا خواهد یافت و نیکو است
این مرادی که داری خواهر آن از برای که نیکو است و نیکو
اراده فقره کن و در خوف نیست آخر پشیمان خواهر کن

اسحق علیہ السلام

سوال که از غم نجات خواهم یافت و الله به او نجات یافت
میدارم نوکر شوئی خواهی پذیرد نیست موقوف کنج البته
جهت بی آمدن احوال پرسیدی روز بروز خوب تر خواهی شد
اراده ملک ^{فروختن} حاصل داری اگر بفروشی بهتر از آنکه داشته باشی است
جهت خریدن ملک دیده بجز خوبت نفعی که بتوییدی نخواهد شد
میسفر داری اقدام کن بسیار نیکوست بقتضای ملک البته
از حالت پنا پرستی که هنوز پنا دارد پرسید که شفا یابد
از برای کم شده پرسید مرارت مکن بدست تو خواهد آمد
از برای غایب دیده به زودی دیدار او خواهد رسید ان الله
جهت ملک خود پرسید ان الله رفیع بر مرآید دلخواه را

یعقوب

یعقوب علیہ السلام

پرسیدی که ترک کار خود کنم چنان باشد ز من تر ترک ملک پنهانی دارد
سوال که از غم نجات خواهم یافت ان الله نجات یافت
اراده نوکری داری بجا نیست بسیار خوبت منتفع خود هر گشت
جهت بی آمدن احوال دیده امسال از همه ساله بهتر خواهد بود
اراده ملک فروختن داری در فروختن بخیل مکن در هر دو مکن
جهت خریدن ملک دیده طره پنهان مرئی بسیار بدست
از برای سفر دیده خوب نیست موقوف کن پنهان خود هر گشت
جهت پنا پرستی چند روز دیگر خدایت با و شفا میدهد
از کم شده سوال که پیدا خواهد شد اما هر روز از دولت تو بر رود
از غایب پرسیدی بسلامت است اما به زودی که بتو بتو خواهد

حضرت بن علی علیه السلام

اراده ترک نوکری داری ترک ملک کن که از ارباب بخوار می کشند
 اراده ترک شرف داری ترک کنز بهشتی را دارد البته
 سینه کوی از غم بخت و ارم یافت قد بهر بخت یافت
 میر نوکری داری اینجا به از جهت تو خوب نیست خود را
 جهت بهشتی آمدن احوال دیده محنت بسیار کشیده است از کسب
 از برای فروختن ملک دیده مفروش را بهشتان مرغی
 اراده ملک خریدن داری بجز در نفع بسیار به تو عاید می شود
 اراده سفر دار بسیار مبارکست بجهت کن در رفیق البته
 از حالت چهار پرستند خوشدار شفا می یابد آن اله
 از کم نده بر سر بدست تو بخورده اند جفا رعیت ملک

والله

حضرت بن علی علیه السلام

اراده مصحبت شدن دار اگر موافق است خوب است والا فلا
 جهت ترک نوکری دیده اگر ترک کن بسیار خوب است فرز است
 جهت ترک شرف دیده ترک کن بهشتان خواهر است سودی ندارد
 سینه کوی از غم بخت و ارم یافت است اله میر یا به
 از برای نوکری دیده مبارکست بجهت کن خواهر جز مندر است
 جهت بهشتی آمدن احوال خود دیده خوشدار از هر روز خوش شود
 اراده ملک فروختن داری نکره داری بهتر است از فروختن
 اراده ملک خریدن داری اگر بخری بهتر است حدیث مبارک
 اراده سفر دار درین سفر از ارباب خواهر کشیده بر سر است
 جهت بهشتی آمدن احوال بهر پرستد شفا می یابد آن اله

ایوب علیه السلام

اراده آن خواستن داری بسیار مبارکت اقدام کن البته
برای مصاحب شدن دیده بسیار نیکوست نفع عاید شود
اراده ترک نوکری داری نیز نایب از رحمت عبت مرگش ملک
اراده ترک خدمت داری اگر سخن بهتر خواهد بود ای برادر
چرا سیدی از غم بجات خواه یافت و خوشتر از بجات یافت
اراده نوکری داری بسیار خوب است هالت او دلپذیر است
جهت پیش آمدن احوال خود دیده فقه با او روز بروز خوب تر شود
میر ملک فروختن داری نیکو داشتن مغفرت از او از جهت تو
میر ملک خریدن داری در خریدنش نقصی نیست
اراده سفر داری برو مبارکت است نفع بتو میرسد

ایوب علیه السلام

اراده زن طلاق دادن داری اگر بعد از خواست خود دانی
جهت زن خویشان دیده بسیار خوب است قدمش مبارک است
از برای مصاحب شدن دیده نیکویی جهت خوب است
اراده نوکری که از نوکری دست برداری خوب میکند و اگر
میر داری که ترک خدمت کن ترک کن هالت خوب است
سنت که از غم بجات خواه یافت بسیار به این اله
جهت نوکری شدن دیده بهتر از بجات یافت خوشحال تر شوی
جهت پیش آمدن خود دیده از بربتی که شتر خوب تر شود
اراده ملک فروختن داری اگر فروخته شوی از دست هر کس
اراده ملک خریدن داری در خریدنش سوئی نیست

حضرت شیخ علی

اراده گوید که خیر را بدین روز هم بخواهم با خود داشته باشم و در کار خود ابراهیم
 میگوید و او را در خیر و ابراهیم را طلاق و پشیمان میگوید
 اراده زن خواستن داری ازین که خدا را بگوید خوب نیست
 برای مصاحبتش دیده بسیار نیکوست اقدایم که در بکار
 میجو هر ترک نوکری بکن اگر بگوید خوب نیست که ترک کند
 میجو ترک شغل خود داری بسیار بد است و بنای کار خدای
 نیست گوید که از غم نجات خواهم یافت بعد از این روز
 اراده نوکری داری اقدایم که بسیار خوب است تقصیر میکنی
 جهت پیش آمدن احوال خود دیده آنچه موعود شده است
 جهت ملک فروختن دیده بسیار خوب است بخودش نیکوست

حضرت شیخ علی

امید فرزند داری ای برادر فرزند در دست تو نیست خواهی بود
 سوال گوید و خیر را بدین روز هم بخواهم با خود داشته باشم
 برای طلاق دادن زن دیده بسیار نیکوست سازگار نیست
 اراده زن خواستن داری بسیار خوب است و مبارک است
 از جهت مصاحبتش دیده خوب نیست با هم میان خوب نیست
 میجو ترک نوکری داری بسیار خوب است اگر بگوید بد است
 اراده ترک شغل خود داری و ملک برادر را پشیمان خواهم شد
 نیست گوید که از غم نجات خواهم یافت برو تو به دلانه کن
 اراده نوکری داری موقوف کن به خوب نیست پشیمان میگوید
 جهت پیش آمدن احوال دیده از خیر بر آن آمده نیکوست

هر زن علیه السلام

پرسیدی که زن حامله را بدهد فقر ببارد پس خواهد آورد
سوال گوی که مرا فرزند خواهد بود زن دیگر بخواهد تا فرزند ببارد
اراده کند و دختر را بشود در دنیا و در ابد و بگوید
در طلاق دادن زن دیده بچند طایفه است که اگر زن را بدهد
میر زن خواستنی و اگر بدهد به مردی که تا سالها از او
چند صاحب شدن دیده بچند طایفه است که اگر زن را بدهد
اراده ترک نکری و اگر بدهد به مردی که تا سالها از او
میر ترک نکری و اگر بدهد به مردی که تا سالها از او
پرسیدی که از غم بجات خواهم یافت میر یا بد آن است
چند تا نکری شدن دیده بچند طایفه است که اگر زن را بدهد

در

عینی علیه السلام

اراده ضایع شدن داری دست بردار که از او بسیار خواهد گشت
از زن حامله سوال گوی این زن سپهر خواهد آورد و الله العالم
امید فرزند داری فقر ببارد خدا بینا است به تو فرزندی خواهد داد
نیت گوی که دختر را بدی و در هم جمع باشد بسیار خوب است
اراده زن طلاق دادن و اگر عیب داده شود و سالها از او
میر زن خواستنی و اگر بدهد به مردی که تا سالها از او
چند صاحب شدن دیده بچند طایفه است که اگر زن را بدهد
سوال گوی که ترک نکری کنم اگر توانا بود بسیار خوب است
پرسیدی که ترک نکری کنم بکن اینکار رعایت نیست و اگر
سوال گوی که از غم بجات خواهم یافت میر یا بد آن است

انچه اند فال اینجواب دیده ترک نزد لایق واقف شکی صد دیده
از ابراهیم خاتم شدن دیده بسیار بدایت مراد خواهد گشت
بسیار از زن حاصل چو زاید و خضر و آید آرد بدین شبیه
نیت کرد که خدیجه بنتی را فرزند خواهد داد اگر که شایسته بکشد
بسیار که خضر بدین مرد هم چندی باشد بسیار خوبست دیده
اراده زن طلاق دادن دارد زن چهار ماه پیشمان خواهد شد
جهت زن خواست دیده صبر کنی یک چند پیشمان خواهد شد البته
از ابراهیم صاحب شدن دیده از بنی حظه کنی البته خجسته
بیرون آید که نوکر بکشد غرضش خوانا کرد والا بدینست
جهت ترک شوخ دیده ترک فرود آید اگر بکشد خوبست

از ابراهیم

از ابراهیم طلب علم دیده بسیار نیکوست البته شرح کنی
از خوانا که دیده بسیار بسیار نیکوست قبض خواهد شد
جهت خصمانه شدن دیده عیب ندارد نقصان بنویسد
از ابراهیم زن حاصل دیده بسیار آرد مبارک قدم است
بسیار که فرزند خواهد بود فرزند مبارک قدم بسیار
خواهد و خضر را بنویسد در دفع درد آن که بسیار بدست
اراده زن طلاق دادن داری بدیده سر کار خواهد شد
میل زن خواستی داری بسیار خوبست از قولشان میسر
گفته که صاحب این مرد شوم چون است بسیار خوبست
اراده ترک شوخ داری بسیار خوبست ترک کنی از ابراهیم

بوشع ابن فرغ غلیس الشکلا

اراده حج کرده قدم بگذار که مبارکست تا مرزیده خواهر شده
میل طلب علم داری سعی کن که طالب علم خواهی شد آن زن
سوال کردی از آن خواب که دیده بکسی مکن تا نبوی شود البته
از برای خاص شدن دیده از اینکیت خاص برادر خود شو البته
پرسیدی که زن حامله چه زاید دختر خوش قدم خواهد بود او
طلب فرزند کردی مرده باد که خدای تعالی بتو عطا خواهد کرد آن زن
میل داری که دختر را بشوهر دهد در دانش تقصیر مکن و البته
نیواید که زن را طلاق دهی از این فکر و فکر که پایداری خواهی شد
اراده زن خواستی داری بسیار رغبت در خواستی بخیل کنی تو
کفایتی که صاحب باین مرد باشم چون باشد بسیار شکست آن زن
خون

حضرت یسع علیه السلام

پرسیدی که زیارت کبریا امر انصیب خواهد بود قدم بگذار که تو
اراده حج کرده جماعتی راه زنی تو می کنند آن زن بهر رغبت
میل طلب علم داری از صاحب باجنس برادر زن فریب بخوری
از خوابی که دیده پرسیدی اظهار میل بسیار رغبت پنهان دارد
جمله خاص شدن دیده البته ضمانت مکن که مرارت دارد
از زن حامله پرسیدی مرده باد که پسر می خواهد آورد البته
از خدا فرزند خواستی صاحب اندکی بتو عطا خواهد فرمود
پرسیدی که دختر را بشوهر دهیم باین مرد چون است خوب است
میل زن طلاق دادن داری بریدم خاص میبوی و البته علم
اراده زن خواستی داری نبویست و مبارک است آن زن

فی الکفل علیہ السلا

پرسیدی که بر دشمن ظفر بایم از نیزه دشمن خنجر باید کرد و برادر
 اراده زیارت کرد و داری در این سال موقوف کنی مراد
 سؤال کوه دراج قسمت است ان شاء الله و از این جهت توفیق
 اراده طلب علم داری از هوای نفس بگذری بسیار خوب است
 از خواب که دیده پرسیدی بسیار نیکوست و خوش زلف
 میفرماید شدن داری مقصایه ندارد و پشیمان نگرانی
 از زن حامله سؤال کوه و ضرر خواهد زد از این دو عالم
 گفتن و امید فرزند خواهد بود اگر زن دیگر بخواهد مرشد
 سینت کوه و ضرر خواهد بود و هم چنان است میان است
 جهت طلاق زن دیده نخواهد داد بدو خوب است

البانی

البانی علیک السلام

پرسیدی که چقدر مرا فخر پیش تو میروم چنان باشد دعا می شود
 سؤال کوه که بر دشمن ظفر خواهم یافت ظفر مرا بپاشد ان شاء الله
 آرزوی زیارت کرد و داری ای برادر زیارت از این مرشد
 پرسیدی که مرا چه نصیب باشد ان شاء الله و قانع نصیب خواهد بود
 میفرماید علم داری بصدق درین راه بگوئی که ترا میرسد است
 سؤال کوه از خواب که دیده و خوشی باشی عاقبت بجز نیست
 پرسیدی و ضامن شوم بانه این ضامن مکنج و مرارت دارد
 سؤال کوه زن حامله چه را بدید پری خواهد آورد و حاصل فرزند است
 آرزوی فرزند داری رحمت مکنی فرزند در پستان است و الا لا اله الا الله
 گفتن و ضرر خواهد بود و هم چنان باشد از این مرشد که خوب است

حضرت خضر علیه السلام

پرسیدی که این ملکه با جادو بگیرم چنان باشد میانه است خود را
سوال گوی که بدخواهش نافرودم چون باشد اگر بروی خویش
گفتن که بر دشمن ظفر تمام بکنم دشمن هرگز نکند که در تو نوا
جهت نیرت که بعد پرسیدی راضی خواهد بود از آن است از تو
میخواهی داری تو قیاس از خدا بطلبی از او که او کسی نماند نیست
اراده طلب علم داری پس علم را بخواهی بخواهی بخواهی بخواهی
از خواجی که دیده سوال گوی زانها رنجی ملک که بنویسند به پیر
پرسیدی که خانه ای برودم چون است فقها بگو
سوال گوی که من حامله می رانم دختر خواهم بود که حامله بدم
پرسیدی که مرا امید فرزند است که با او فرزند نیکنم بهر سر

صالح علیه السلام

پرسیدی که این ملکه با جادو بگیرم چنان باشد میانه است خود را
سوال گوی که این ملکه با جادو بگیرم چنان باشد میانه است خود را
مخوای که نزد خضر بروی بروی که فانی آن است که تو را خویش
پرسیدی که نزاع خضر با دشمن چون شود و غالب آن است که تو را
پرسیدی که به زیارت که بخاروم چون باشد اندک تا مل کن و برو
اراده خانه خدا داری از زردان با خود باشی در خضر بر نشو و برو
سوال گوی از طب علم شقت بی ربا بد کشید تا میسر شود
از تعبیر خواب سوال گوی در این واقع تصدیق بسیار خود را
اراده خانه شدن داری در این امر تا مل ضرورت است صبر کن
سوال گوی که زن حامله چه زاید به پسر خواهد بود و آن است که تو را

دو القرنین علیہ السلام

پرسیدی که اینچه کار بازنکم چون باشد باز کن که منفعت خوانی
سوال کردی که ملک با جاره بدیم چون باشد بدو در بسیار شکست
کفایت که ملک با جاره بگیریم چنانچه چدر و زبیر کند و بعد خوبست
پرسیدی که از جهته خواند و خازن درم چون باشد تا قدر ضرورت است
میخواهی که با دشمن بجای کنی نیکتر خوبست چدر و زبیر کن
اراده زیارت که برادر را بر خواهر رفت آن که بعد خوب
میخواهی به حج روی البته برود و بس است بر میگردد آن که
از طلب علم سوال کردی ایر برادر چدر کنی که سر آمد و زان پیشوی
از بغیر خواب تو سوال کردی خواب تو خوبست بکنی مگو تو
از جهته خواند شدی گوی بشوئیب ندارد و نقیضه هم نداده

و از در اسلام

حضرت یونس

سوال گوی که از سلطان بدو خواهیم یافت خواهر است آن که
پرسیدی که این کار بازنکم چون باشد باز کن که منفعت با
سوال گوی که این ملک با جاره بدیم چون باشد بدو در بسیار شکست
پرسیدی که این ملک با جاره بگیریم چنانچه چدر و زبیر کند و بعد خوبست
میخواهی که از جهته خواند و خازن درم چون باشد تا قدر ضرورت است
پرسیدی که از جهته خواند و خازن درم چون باشد تا قدر ضرورت است
میخواهی که از جهته خواند و خازن درم چون باشد تا قدر ضرورت است
پرسیدی که از جهته خواند و خازن درم چون باشد تا قدر ضرورت است
میخواهی که از جهته خواند و خازن درم چون باشد تا قدر ضرورت است

حضرت سلیمان ع

پرسیدی که عاشق و معشوق بهر سید بانه بهر سید ان که رخص
سؤال کوی که از سلطان چیزی بتو رسد منفعت خواهد رسید
اراده کردی و کان بکش نه چونت بکش که بیا ربا رکت
پرسیدی که این منکر با جادو هم چن باشد بده بیا رختوبت
پرسیدی که این منکر با جادو هم چن باشد بده بیا رختوبت
اراده خانه قاضی داری ابرو لور میانه است باز که فایده
خیال سینه با دشمن کرده بضع خواهد انجامید ان نشانه تعارض
سؤال کردی که بکر بلا روی برو که تو فنی رفیق است
پرسیدی که خانه خدا را سجده خواهم که دمیر دی ان نشانه تعارض
اراده طلب علم داری که حشر نیک سر آمدوران خواهی شد ان

الح

جبرئیل علیه السلام

سؤال کوی که فرضی من او خواهد شد یا بتید خدا او خواهد شد
ارحمت عاشق معشوقه پرسیدی این معشوقه بدست بیا رید
سؤال کوی که از سلطان بهره خواهم یافت بیا ان نشانه
میل و کان باز کون واری چند روزی صبر کن که پا صبری خوبت
برای منک اجاره دادن دیده بیا رختوبت بقیل کن و بده ان
جمله اجاره کردن دیده بسیار بدست ضرر داده منکر و شود
اراده قاضی رفیق داری زنه را توانی صح کن که مبارکت
سؤال که برو دشمن ظفر خواهی یافت خواهر بدست اگر خواهد
ارزوی کربلا داری جهد کن که ترا قنعت است ان نشانه
از جهنم حج و بده ای برادر اخر نصیب خواهی بود ان نشانه

میگای علیہ السلام

اراده که این چار پارچه چندی باشد البته بجز که نفع دارد
از برای قرض سوال گوی او خواهد شد غرض از آن است
از حال عاشق معشوقه پرسیدی بهره خواهی یافت آن است
سوال گوی که از سلطان بهره یا بم چند روزی صبر کن تا بگو
اراده و کان باز کردن داری باز کنی بهتر از بکاری خواهد بود
میخواهی مملکت را جاسا بگیری بر طرف کنی بسیار است خوب است
از برای اجاره دادن دیده البته بد که بغایت مبارک است
میل داری که بدو پیش فانی روی کنی خود را بی باشی مرد
سوال کردی که بدوشی ظفر خاتم یافت خواهی یافت آن است
اراده زیارت داری البته جود کن که نصیب است آن نه رهن

داری

۲۰ یا علیک السلام

اراده چهار پارچه خفن داری مغرورش در پستان خواهد شد
اراده چهار خرد داری بسیار خوب است نقصان ندارد
سنت گوی که قرض من از اشغوبانه او از سکه زر در طاعت
از حال عاشق معشوقه پرسیدی بهم خواهند رسید آن است از دست
سوال کردی که از سلطان بهره خواهیم یافت بهره یا بچه آن است
میل داری باز کردن داری بسیار بد است البته باز کردن
آچار دادن ملک پرسیدی بسیار خوب است چار بار بدو
پرسیدی که انیملک را جاسا بگیرم چرخ باز شد بسیار خوب است بگر
اراده خانه قاضی داری بروم ظفر خواهم یافت آن است
سوال کردی که بدوشی ظفر خواهم یافت سترس ظفر ترا بوی

جبرئیل علیه السلام

اراده از بقرض دادن داری بسیار بدست پشیمان مری
 اراده چایا فرد خانی داری بسیار خوبت برو بفروش
 اراده چایا خریدن داری بجز که بسیار نیکوست راحت تو بود
 پرسیدی که قرضی از او گرفته خواهی داد او خواهد شد البته
 از حال عاشق متوجه پرسیدی اراد بسیار خود هر گشته بود
 سؤال کوی که از سلطان بهره خواهم یافت بهره یا نه البته
 اراده دکان باز کردن داری بسیار خوبت برو باز کن
 میدانی که ملک چایا بد بر صبر کن بهتر خواهد بود
 پرسیدی که این ملک را با ما بگیرم چون باشد بسیار خوبت
 سؤال کوی بقاضی مع چون باشد اگر سودی بهتر خواهد بود

کون

شعور علیه السلام

اراده رفاقت داری از رفاقت این شخص داری کن خوبت
 میدانی که از بقرض و بر نهان به خانه داده خوبت
 اراده چایا فرد خانی داری بسیار بسیار نیکوست البته بدو
 اراده چایا خریدن داری بنایت خوبت بجز که ضرر خواهد بود
 سؤال کوی که قرضی از او خواهی داد او خواهد شد
 از حال عاشق متوجه پرسیدی این متوجه دفا بهد خود خواهد
 سؤال کوی که پیش سلطان روم چون باشد خد روزی هرگز
 میدانی که باز کردن داری اگر باز کنی بهتر خواهد بود البته
 میخام ملک چایا داسر نهان را چایا داده خوبت بسیار
 اراده چایا کردن خانی داری چایا بیکر خوبت

حضرت محمد صلی الله علیه و آله

سؤال کوی که بطل روم چون باشد برو بسیار خوبت
 اراده غله فروختن داری چند روزی بمرکز بهتر است ترا
 میدانی خریدن داری بسیار بسیار خوبت راحت تو بود
 نیت کوی که رفاقت بپذیرم چون باشد بسیار خوبت
 پرسیدی که از بقرض دهم چون باشد چند روزی هرگز
 گفت که این چایا را در انجم چون باشد خیری جهت تو بهتر است
 اراده چایا فرد خانی داری مفروش که پشیمان مری
 سؤال کوی که قرضی از او خواهی داد او خواهد شد البته
 از حال عاشق متوجه پرسیدی بدست تو در نخواهد آمد
 سؤال کوی که نف سلطان روم چایا بدست برو بسیار خوبت

ام المومنین

حضرت امی المومنین علیه السلام

میدانی از خوردن داری هرگز و خور وجه تو خور دارد
 سؤال کوی که بطل روم چایا باشد اگر قرض پشیمان خواهی
 جهت غله فروختن دیده اگر بفروش بهتر خواهد بود تا که داری
 جهت غله خریدن دیده خوبت ضرر ندارد هر چه خواهی بجز
 از جهت رفاقت سؤال کوی بسیار مبارک است البته بکن
 پرسیدی که از بقرض دهم چایا باشد بدو عیبه ندارد مری
 نیت کوی که چایا را در انجم چایا باشد بدو عیبه ندارد خوبت
 اراده چایا خریدن داری هرگز و خور تا نقضه به تو نرسد
 پرسیدی که قرضی از او خواهی داد او خواهد شد
 از حال عاشق متوجه پرسیدی بسیار محبت بسیار بدست آید

لوط علیه السلام

میر غلہ خریدن داری در خریدن کنی مرکنج که منفعت یابی
میر رفعت داری بسیار میمون است البته مصاحبت کنی
از جهت زر بقرضی دادن دیده از ارمر کنی بده خوب سرت
از جهت چاروا فروختن پرسیدی اگر بفروشی بسیار خوب است
مینت گفت این چاروا را بخرم چن باشد بخرم که میمون است
سوال کوی قرضی من ادا خواهد شد یا نه ادا می شود ان الله
از حال عانی محبوسه پرسید استعوضه بدست تو بخورند آند
اراده داری که بخدمت سلطان روی الهی بروی خوب است
اراده دکان باز کنی داری زمین را باز کنی پشمان داد
اراده ملک اجلی دادن داری بده نقصان ندارد

بود

هوش علیہ السلام

اراده غلہ فروختن داری بفروشی نفع تو در آن است
اراده غلہ خریدن داری بخری چن بخری ده بخری ندارد
پرسیدی که رفعت با برزگم چون باشد بسیار نیکوست
میر داری که زر بقرضی دهم اگر باین شخص نذر بهتر است
اراده چاروا فروختن داری خوب است البته برو بفروشی
اراده چاروا خریدن داری چند روزی بمرکن بهتر خواهد شد
سوال کوی قرضی من ادا خواهد شد ادا می شود ان الله
از عانی محبوسه پرسیدی در دست تو بخورند آند
پرسیدی که بخدمت سلطان روم چون باشم روی بهتر است
سوال کوی که این دکان را باز کنی چون باشد مبارکت بکنی

حضرت امام حسین

از برای عمارت بنا کن دیده بنا کنی منتهی طرز بنو میرسد
میر داری که دارو بخوری بخور که منفعت دارد اما سنگ
جهت وطن رفتن دیده بروی راحت خواهد دید ان الله
میر غلہ فروختن داری بفروشی که پشمان خواهد گشت
اراده غلہ خریدن داری آنچه مرغی آن بخر نقصانی ندارد
جهت رفعت سوال کوی خوب است از سیه چره حذر کنی
برای زر بقرضی دادن دیده بسیار نیکوست منتهی دیده
اراده چاروا فروختن داری بفروشی که پشمان خواهد گشت
میر چاروا خریدن داری بخری بسیار خوب است نفع دارد
پرسیدی که قرضی من ادا خواهد شد ادا می شود ان الله

لام می

حضرت امام حسین

اراده کوی که از وطن بروم چون باشد نیکوست چن بخر
جهت بنا کن عمارت پرسیدی بنا کنی که ان الله مبارکت
از جهت دارو خوردن پرسیدی بخورن بهتر می باشد
مینت کوی بر وطن بروم چون باشد چند روزی بمرکن دارد
برای غلہ فروختن دیده فروشی چن بهتر می باشد ان الله
جهت غلہ خریدن دیده بسیار نیکوست بخر نقصانی ندارد
میر رفعت داری بسیار مبارکت است البته رفعت کنی
اراده زر بقرضی دادن داری بسیار مبارکت مرغی ندارد
میر چاروا فروختن داری بفروشی بسیار بسیار نیکوست
نیوز مرغی بخری چند روزی بمرکن بهتر خواهد شد

حضرت امام زین العابدین

پرسیدی که این متاع را بخیرم چون باشد البته بخیر که نفع دارد
سؤال گوی که بوطین بروم چون باشد بسیار نیکوست
از جهت بنا کردن عمارت پرسیدی تا مع ضرورت چه کنم
از جهت دارد خوردن پرسیدی بخوری بهتر است و الله اعلم
سؤال گوی که بوطین بروم چنان باشد بسیار خوب است و نفع
از جهت غله فروختن دیده ترش ندارد بفرمودن بهتر است
سؤال گوی از جهت خریدن غله در نقصان خواهم کشید
سؤال گوی که با این خنجر رفاقت کنم چون باشد البته در کتب
پرسیدی که در بفرماید چه کنم در راز و خفا
پرسیدی که این چاقو را بخرم مفروضی جهت نفع دارد

لا اله الا الله

حضرت امام محمد باقر

پرسیدی که این متاع را بخیرم چون باشد بفرمودن
سؤال گوی که این متاع را بخیرم چون باشد البته بخیر نفع دارد
جهت نظر مکان پرسیدی حرکتی که معصیت تو در آن است
از جهت بنا کردن عمارت دیده بنا کن که مبارک است ان شاء الله
از جهت دارد خوردن دیده بخور که مسفت خواهد دید باید خدا
پرسیدی که بوطین بروم چون باشد توقف ملک البته و برود
از جهت غله فروختن دیده اگر بفرمودن بهتر خواهد بود
سؤال گوی از بفرماید بهم بماند بده و اندیشه ملک
از جهت مصالحه شدن دیده بگویند اگر بخورم در دله
از جهت چاقو فروختن دیده بفرمودن بسیار نفع دارد

حضرت امام جعفر صادق

پرسیدی که این متاع را بخیرم چنان باشد البته بفرمودن که نیکوست
سؤال گوی که این متاع را بخیرم چون است بخیر نفع تو در آن است
از جهت بنا کردن عمارت پرسیدی بنا کنم در مبارک است
سؤال گوی که بوطین بروم چون باشد از نیجا بهتر است
پرسیدی که این دارو را بخیرم چون باشد بخیر نفع دارد
سؤال گوی که بوطین بروم چون است بخیر نفع در دهن
سؤال گوی که غله را بخیرم چون باشد تا مع ضرورت است
پرسیدی که شتر اکت با بخرم چون باشد بگویند ضرر ندارد
جهت مصالحه شدن پرسیدی البته مصالحه کن نفع دارد
پرسیدی که در بفرماید بهم بماند بده و اندیشه ملک

لا اله الا الله

حضرت امام موسی کاظم

سؤال گوی که این بنده را بخیرم بفرمودن ضرر ندارد
پرسیدی که شتر اکت با بخرم چون باشد نفع دارد بگویند
سؤال گوی که این متاع را بخیرم چنان باشد تا مع ضرورت است
پرسیدی که این متاع را بخیرم چون باشد ضرر ندارد بخیر البته
سؤال گوی که بوطین بروم چون باشد نیکوست و الله اعلم
پرسیدی عمارت بنا کنم یا نه خبر کن که الصبر مفتاح الفرج
سؤال گوی که این دارو را بخیرم چنان بخوری بهتر است
پرسیدی که بوطین بروم چون باشد مرده که پنهان خواهد کرد
سؤال گوی که این غله را بخیرم چنان باشد بفرمودن نفع دارد
پرسیدی که رفاقت با بخرم چنان باشد ضرر ندارد و نفع است

حضرت امام رضا ع

پرسیدی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
سوال کوی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که شراکت با سیر و گنم چو نیت بکنی که سیر و گنم
سوال کوی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
سوال کوی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
سوال کوی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
سوال کوی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود

لا اله الا الله

حضرت امام محمد تقی ع

پرسیدی که تجارت کنم چون باشد البته بکنی که نفع دارد
سوال کوی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
از حالت شراکت پرسیدی این شراکت مرئی ندارد و مبارک است
پرسیدی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
از جهت خریدن متاع سوال کوی بجز و اندیشه بکنی که نفع
پرسیدی که از وطن بروم چنانچه باشد بجا رخصت است یا نه
سوال کوی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود

حضرت امام علی النقی علیه السلام

پرسیدی که نفر سلطان کنم چون باشد بچشم جانانه که مبارک است
از جهت تجارت کوی سوال کوی بچشم جانانه که مبارک است
سوال کوی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
از جهت شراکت پرسیدی طرز خواهر که البته بکنی منتفقت و بجا
پرسیدی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
سوال کوی که از وطن بروم چنانچه است بروی خوب است
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود

لا اله الا الله

حضرت امام حسن عسکری ع

پرسیدی که مراد و مطلب من بر میآید غم خویش بر میآید یا نه
از جهت نفر سلطان پرسیدی بچشم جانانه که مبارک است
سوال کوی که تجارت کنم چنانچه باشد بچشم جانانه که نفع
پرسیدی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
سوال کوی که این بنده را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که شراکت با سیر و گنم چو نیت بکنی که سیر و گنم
از جهت فروختن متاع پرسیدی بچشم جانانه که نفع خواهر بود
سوال کوی که این متاع را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که از وطن بروم چنانچه باشد بجا رخصت است یا نه
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود
پرسیدی که این عمارت را بچشم جانانه برود بجز که نفع خواهر بود

و مساعلات بسیار واقع شود و در شتران گری هر سه و بختند که در شتران
مرکه هر سه و در فصل با شتر پنهانی بسیار بود و در اطراف مدینه و حجاز
روید و مشایخ و علما بسیار بگردید و بلادین از خوف و قتل و غارت
خراب شود باز مورد کرد و در میان عرب بادیه کشی بسیار شود و
بادی شاهی بروز و متاعها گران گردد و ابریشم و حریر از آن باشد
و در میان عرب و عجم ترع واقع شود و عجم غالب شود و بادیه دردم
ببرد و در فصل پاییز زهر هر سه و اختلاف در میان سلاطین منند
روید و فتنه در بلاد مصر و ولایت فارس طمع شود و در سال
که اول هرم روز **خمس** باشد زمستان ملایم گردد و در نواحی شرق
کنند و میوه و عسل فراوان باشد و در اول و آخر هر سه بسیار بود
و در میان مسلمانان غلبه هر سه و عرب بر ایشان غالب شود و در
زمین سند غارت واقع شود و برادیت دیگر در اول سال بر آن کم
بود و در عهد و برقی و ابریه باران بسیار باشد و غله و میوه در همه
بلاد از آن فراوان باشد و سفر دریایی نیکو بود و لشکر رماهی
بسیار بود

بسیار بود و مان در وضع گران گردد و آب نیل طغیان نماید و دردم
بر مسلمانان حمله آورند و مسلمانان بر ایشان غالب آید و در بادیه
جنگ بسیار شود تا بد که یک از اعظم ایشان کشته گردد و در بعضی
از شهرها که بر هر سه حمله کند و منهدم گردد و کارزار در اکثر
بلاد خصوصاً فارس بسیار شود و در زمان و راهزنان و دزدان و دزدان
و حکام بر عاید است کشته و باده می شود و بوز که در خانه را بشکند و در
میان عرب حادثه طاعت شود و چو شاه غلبه نماید و در بلاد حبش و دولت
انها کارزار بسیار شود و در آخر هر سه در بلاد فارس میان سه طایفه
فتنه حادث شود و در میان کاوان مرکه افتد و لیکن کوشند بسیار
باشد و تا بد که ماه محرف طفق بر ادایت دیگر حاکم قسطنطنیه
که اسلامبول باشد کشته گردد یا او را بگیرند و در ولایت عجم از
عظم هر سه حمله واقع شود و در میان عجم کم گردد خلافتی از ایشان
ساختن ببقایان آید و داورس در میان قهقم نباشد و عرب بر عجم
زیاده کشته و طغی بسیار کشته شوند و ولایات ایشان خراب و برباد

شود و عربان بر رویان بنارند و بعضی اماکن از تصرفات والیان
روم بدرود و حج در اکثر جا منکوب شود و باران در وسط سال بسیار
ببارد و در عدد برق بسیار واقع شود و از همه اطراف بر پاشد هر دن
آیند خصوصا ترکان خوانند و از سمت قطب حرکت نمایند و بجای
و دیار سند و طبرستان خرابی نماید و برسد و ترکان با جمع در آورند
و برایشان غلبه آورند و خلق بسیار از فقر و رعیت پایمال
حوادث و مملکت شوند و محتاج است که در این سال پادشاه جمع
به سمت مشرق در حرکت آید و بدین راه غایب و در بعضی
راه او را حادثه طاری شود که مدتی توقف نماید و امرای خراسان
و سلیمان بلاد مالان باشند بچند لشکری از جمع در عراق و خراسان
جمع آیند و رسولان از ولایت گرفتار پادشاه فرستند و در او سال
کنند که آن زمان عزیز باشد و در دریا فتنه صورت شود و اظهار
عظیم با امرای آن راه نماید و اکثر ولایات در خراسان و بقیه لغات
کشتن در بعضی اماکن بدست والیان اسلام افتد و در آن نیابند

ای

و این ادبار پادشاه باشد و غلبه صاحب خرد جان باشد و امیر جلیل
القدری کشته گردد و قوت علی بسیار باشد و اکثر افتاب کسوف کند
و بعضی اماکن از تصرفات والیان اسلام بدرود و بر سر راه اول
عزم روز **جعد** باشد در زمستان سرما بسیار باشد و باران کم باشد
و آب رودخانه کم باشد و صد فرسخ در صد فرسخ در بلاد جلیل غلظت
و مرکب در میان نهیم بسیار بود و در ناحیه مغرب گرایه باشد و بعضی
از درختان افتد و روم بر فرسی غلبه عظیم نمایند و بر وایت دیگر
علائق در مصر و شام و حبشه کم نموده و گرایه در بلاد فارس هرگز
و علائق بعبره و عراق نیکو شود و لیکن از جانب سلاطین و محال است
پایشان رسد و علائق حبشه و نواحی او نیکو باشد و اکثر و کثرت
و شام بسیار بود و مرد صاحب شانه در بعبره کشته شود و بکردر بسیار
و متاع و مویه آن در بین سلاطین باشد و آب و جلجلی طیفان نماید
که بعد از مشرف بر حرق گردد و پادشاهی از پادشاهان مندر میرد و در ماه
ربیع الاخر یا جبهه الاخر در دلی بسیار در میان نهیم و جبهه

بگر چشم را پوشیده در طوبت از سبلان نماید و لالت بر طرد است
چشم کند و هرگاه دانش بد از سبب سبب گردد و لالت بر آن کند
و اگر بنامه بر راجع نماید دلیل است بر غلبه طوبت غریبه و چون باشد
ان مردم بیای نشیند و در جایی رفع فضل به شواری اخراج نماید و دلیل
بر یوسیر و افت روده و شقاق با و درم کف و دلیل بر حرارت
غریبه و لرزیدن و دلیل بر غرس و مفصل و درم فوق را نوز است
و کشیدن موی خود بخوار و دلیل گرم مده و قفل است و کما میدک بال
است و سفار و دلیل ضعف جگر و خارش بینی کجا از رطوبت و دلیل کله
و صدای جوف و دلیل ریح غلیظ و میل بطور نمودن و دلیل خنده و افتادن
از شش و نشک و معطر و دلیل موت است امراض و اس
و آن علت است که سر را بسیار حرکت دهد و مشکوس کند و هرگاه بر تفع
دارد پس اگر کون و شستن سر زده بر روض باشد و نیز در چشم بهم
از اصرار و مانع خواهد بود و الا بشارت است از اصرار و اسفند علاج آنکه از
از اصل دماغ باشد مواد حاره با آب کشیز و سفید آب قطره نمایند

و نمود

و سود کنند و سقیه بکلاب نمایند و در بار سقیه بکلاب و هرگز خوشی
در آن جنبانیده باشند باید که و سقیه بر خوشی مطبوع و آنچه به
مش رکت باشد علاج آن عفو کند سر حقه علتی است که موی است
ایست و علتی که عبارت از ناحیه است کج و مست کجی که در
قطب طوطی شود نمود علاج هرگاه در زمان باشد در پیش افتادن و الا
ندارد و طول با بون و سقیه با آب رنگی و آب مورد کشته تقطیر
علت است از پیش دماغ که حرکت دشوار کند علاج نقول با آب سبب
دوره عن کج و سقیه بشیر به نیم گرم ذره کشته و به سوراخ غار سقیه
نیز معین است امراض چشم شب کور است و قرص کفانه که غرض
و بوزینه و مرغ خاک و کبوتر جمیع حیوان بسیار در شب بیند و عدم
جوان سبب کجا غلیظ است علاج منع طومات و افتخار بکبوتر و
نقطر بکلاب و شکر نمایند علاج عشاوه و بیاض بقطر بر سر و
شکر بر دارد کشته است و در لاب علت است که در روز ابرار

نکند و علامتش وسیع شدن مردمک است و روزی چهار مرتبه بصیر
 سوای شب و برودت مغز و هوا مردمک وسیع نمیکند و علاج نفیض زهره
 است با غسل علاج سیلان رطوبات بتقطیر آب بود کنند و اگر آب
 مورد را با قوتی حصول بخیز کرده است و علاج سبزی یک چشم و
 بهم آمدن او بعد از حل آن بشکر طبع چون بال ناری طوری بیت از مرده
 است جگر است و آن حدوث نقطه های سرخ در دور است در مردمک
 چشم علاج موضع را با سیر مالند بعد از آن خاکستر بر کوزه بپاشند
 علاج سلاق که سرخی یک است با صلابت و به جوشش بتقطیر علاج
 در عن سیه کنند و علاج ضرب که ضووت و سرخی یک است بتقطیر
 شراب و سوزاب و ساق منقوع در ملاء کنند و علاج بدله که ضرب
 با سیلان است بتقطیر روغن کاسه و شراب با یک و دوج که کثرت
 اشک است هرگاه از دواش عارض شود بروغن بنفشه مخلوط بشیر خزان
 بتقطیر نماید امراض مندر و خلب مشر را با رسی مقدار و غلبه و

چشم

چشمال گویند از جمله امراض آن یک نفیض است که عبارت از سیره
 شدن و پوست انداختن باشد علاج به عدیل نقیض این است
 که زه شام نزد ستر ۹ در روغن بید اخضر حوت بنده استعمال نمایند
 و سبزی مقدار ماضی را که از حد مد و اسباب خارج هر سیده باشد
 نقیض آن باب مورد دلاون نمایند و اگر سبب از ضرب مواد باشد
 بروغن بادام و تخم کبوتر و سوسن و قطیعه نمایند و التواء که کچ و جگر
 است نقیض بکره و شنب کنند و تطبیق که بهم آمدن و بار شدن
 خلط منم است مداومت بتفخید روغن کند و روغن تار و کوط
 نیز از آن نمایند و طعم بر زده خام تخم مرغ باید که و نایل شود که به
 ترک زایل گویند و آن در چشمال و اکشتان حالت مرشح باقی
 و دوا مکرر قطیعه نماید که از جراحت است اشق و مقدار رقی هر یک دو
 جز و بیکوب کرده یکشنبه روز در که حب بنده می در آن حل
 کنند و کل عطی و تخم کتان بنفشه با بونه هر یک یکجزه اضافه نموده

استعمال نمایند و علاج ریش کهن جنکمال را بصفای ریحون آوردن و
 موضع بن نافه بایز کردن و تقصید بر ارض و امثال آن باید نمود
 و او را م حاره تازه را تقصید بکمال بر سر و منحل سرخ و کافور در خم
 با سرکه کنند اصراض حشا و زبان و حنجره و آلات تنفس
 علاج ضوئیت و آن که مانع خوردن طعم گردد بدهاند را یا طعم را در
 کلاب بسیار نیده تقصید بان کنند و کجنگ طعم دهند و با شکر کثیرا
 و شسته بسیار نمیدهند و شش و عضلات حنجره را که مانع شود
 بودن طعم مرشح تقصید با ب طبع و بخیر و مویز و تقصید بر روغن کرک
 کنند و در مکنج دهن را تقصید با ب کرم مرزنجع بلباب برزاق و
 تقصید با بخیر مهر با قدری سیر نایز و چون منقرض گردد حرکت او
 پاک که برک عاب را مثل غبار سائیده بپاشند سعال و ضیق نفس را
 علامت تواند تر نفس و بازو شستن دهن و ضعف حرکت است هرگاه
 این علت را از حرارت مزاج یا هوا یا شدت تعب میدارند

انفی

و بعضی سرخ و کف با کرم میشد و آنچه بسبب بخار باشد این امر را
 با ادویه باشد و علاج آن تقصید بر روغن کنجد با قدری سرخ عرب و لاج
 بدهاند و کل ارشی است و چون با حرارت لاغری عارضی گردد تقصید
 سینه الاغ و کبیرا دانا و اشیر با قدری آب کد باید کرد و بر روی سینه
 و کشیز و برک بید و امثال آن خوابانند و باغ و پاش باید که بر روی
 کنند بسیار مانع است و هرگاه از سردی باشد علامتش حرکت سردی
 رطوبات غلیظه از دست علاج تقصید بشیر الاغ که قدری سرکای موی
 در آن محل کف بپاشند باید کرد و روغن ترس از جرب است سرد اند و
 حلیث را بصفای ریحون و حقیقان علامت است که تواند تر
 نفس و صدای منخرین و حرکت منتهای عظیم زورقی است که باند
 حرکت استخوانی محسوس میگردد علاج تقصید بکلاب و کل شوم و لباب
 تخم ریحان و آب بخیر و کل ارشی کند و بر روی کلاه و غلظهای سردیه
 خواباند و طعم رزده تخم خام و جوهر بر نیارده دهند و کمر فش را

علاج بدان طبع انحرارزد و خطر در دماغ عسک کنند و خاق و دشواری
 نفس را این در اجابت نافع است و پوست کجی تخم مرغ را نرم ساخته
 با مویز جها که به منه و سقیه باب کلیم و نه دار نمایند و اگر حرارت غالب
 باشد سقیه بر دهن بفسه و گلاب و آب کاس و روغن کوسه نکند
 امراضی حمله که زهرک عبارت از اولت تخم مسبب آن کثرت اکله
 طبع سوزت و عدم هضم است علامتش نفخه کف و سستی و بر خاک
 غلطیدن و بر نشین قرار انداختن و دندان باز کردن و سیلان بر طوب
 است علاج کرمینک و پرواز برشته فرمودن و طعم از برنج و ذره و
 حیوانات دادن است و در روزیم کجی طبع کنند و این دوا در کثرت
 پیچیده به منه زنجبیل مصطکی کرد یا دار جبر طبع هر یک یکجز با شکر
 حب بذر طبع ساخته استعمال نمایند و بکته رفع رطوبات غلیظه مریض
 را از جریات دانسته اند و قدر شربش از سه عدد تا هفت عدد است
 و سو و ناض و ادهم نیز سقیه طبع مصطکی و قدر قدر است و نه

در ایدی

و بر روی مفاصل تازه و پودنه و سداب که سرکه بر آن کشیده
 باشد بخوابند و در زیر نشین بگسترند و با جمیع اسیده است که از
 آن در ظهور و جوش سه صنف که تخمینه بنشیند از آن ان حکیم
 در آب و مسخر دارد و جوش بشود و یک آه و از طبع کبک شتر مرغ
 و قیاطه که با سر سبک است که بر ریح علامتش قرقر و ظهور
 نفخ و ملت اکل است علاج طبع از پنج و خطاف و هر گوش کشیده و جوی
 که ندر است بسیار نافع است و حقه طبع را زبانه و کرفس یا سر و غن تازه
 و غلظ کنند و جگر کوسه یا شیر لایق و بیلد زرد کشیده و بدستور تخم مسبب
 با شکر نبات مسلمات نافع اند و نبات شکر و انزروت و عمل و کثرت
 بسیار میند است و نبات فیه فوک و فیه فی باز بیان گفته اند و هر که
 حرارت ظاهر باشد بکلیای لک در مسلمات و نباتات و حقه نبات
 از کشنده و بکریه و شایین و بکریه جهت اسهال کثرت قدری از
 شیار با شکر و روغن تازه دادن بسیار نافع است و هر که آه

بقی دفع فضالت و ثانیاً با طلاق دفع مواد میفرماید و در علامت
گرفتی که در زهر که بهر سه شکوست در شان و مان و لاغر شدن است و علامت
گرم بوده بد بوئی فضل و غلبیدن و غلبت اکل است و علامت گرم مقدر
خروج و ظهور است علاج آب برکت شفا را با گوشت یا آب جعفر و
عسل به صورت قنیل و برنگ کاهی بیشتر و اگر ترکیه و ترید سید را با سوسه
ساییده با عسل حل کند باید در آب و اسهال علامت شش ظهور خون یا فضل
و ف و دم طبع و سقوط قوت و دفع شدن فضل به شوری و قوت
مقداران و کثرت مراتب است علاج حقیقه بطن تخم گمان و زعفران آن
و روغن گردکان و روغن نارنج که حضور چون قدری از گردکان
سوخته اضافه کند باشد و خروج مقدر و شقاق او را بر روغن و سوسه
گردان شتر و روغن حب البطم کنند امراض حکم علامت شش سده و
درم آن و شش معرق و احسان نقل و برادر که کف استخوان
سینه است علامت نسقید با آب طبع پنج در زهر شک و طبع پنج غلیظ که

انرا

بزرگ بزرگی نامنه باید کرد و نک متولی بپزند چینی کلسر پنج
با سوسه جوش سیده و آب او را بد منه و طبع از زهره خام تخم مرغ و
از عدس با شک و کاهی از تخم لطیفه با آب طبع عدس کنند و در موی
کحت استخوان سینه را سوزده با زرد جو و عدس لای و مصطکی و سرکه مدگر
مقصد نایه و زرد کردن موضع مدبور نافع است قوالنج علامت شش
خف و فضل و سینه بر خاک کدائنی و آب ارامیت علاج با آب طبع
طبع و آب با عسل کنند و آب سبزی و آب زین و عرق چهار و
نارنج که طبع در آل صیف سیده باشد نافع است و حقیقه عینا
مدبور با قدری روغن تخم گمان و با بونه و امثال آن نافع است
نافع است امراض جلیش و مفاصل علامت شش ظهور برادر که
مفصل و عدم طبع نفع عین و عدم قیام است علاج در کاه
حرارت عین باشد موضع را زرد منه و بطل ای و کلد و خضف
و پوش در بندی و شاسته و سرکه و قدری سورنجان و زعفران

ضماد نایب و سقیمه آب غلاب در روغن بنفشه کنند و هرگاه در حرکت
باشد در روغن کرکدن و نار صیل و پیدا بجز در منه و زعفران بسیار
مفید است و گوشت کجک با روغن بادام تلخ و شکر نافع است و
هر مل را در سرکه جوش سیده لته را با آن ترکیب بر موضع بپزند
و این را از جربا به سمره اند و دادن سنانک بقدر یکدیگر عجیب
الاثرب است ورم کف که میخک مننه زبون ترین امراضی و از مواد
محققه حاره میباشد علاج پوست خشنی را گویند و در سرکه کهنه
بوزن آن بریز قطونای کوفته و قدری روغن کبر سرخ را اضافه
نموده بنگرم خاد نایب و طلا کفک آنچه در علاج نایب مذکور کنند
بناست نافع است و هرگاه منفرکه بمرهم کافوری مسلح کنند
امراضی پروبال و موی از آنجمله ضعیف براندن و پدیدگی است
پس اگر با وجود آن لایع گردد سبب علت ماده عذایه خواهد بود
در این صورت طرم لطیفه باید داد و نفویتی که ضمه با دوتیه

که

که در امراض حوصله مذکور شد باید نمود و اگر بدون لایغری باشد
سبب آن مواد فاسده است و بدستور براندن و ریختن و ریزه شدن
و اصل از رویدن از احراق مواد و پس خواهد بود علاج عسلاست
مذکوره کنند و بعضی دادن جرز را بسیار نافع دانسته اند از یکدیگر
تا در آنک در روغن حب الی و کرکدن و فرقیون و سیر تا نایب و حاکستر
علیق و حاکستر بسیار و آن بنفشه نایب و بطیخ ششم برگ کنند
مکرر بشوند و هرگاه موی بریده شده بریزد و اصل آن باقی ماند بپزند
بر روغن مورد و روغن کرکدن حل نموده با لته عجیب الاثر است
قراح ریختن ریزه موی سر است علاج سقیمه باء البقر و قطایه آب
که در روغن بنفشه و آب کشیز و حاکستر بسیار و آن و دانه خرفه
سوخنه کنند جرب ریختن جمیع موی سر است با دانه سوسه و
خارش علاج باب جرز زهره و آب جعفر و حلیه سوسه در روغن بادام
با عسل با لته در روغن تان با شکر طبع دهنه لاله خنجر گویند که در

لعل که چون چشم روشن شود آب لاله را بخورند با شکر صغیر به برد و
 طبع را نرم کند و شب بخوابد و سرفه را نیک باشد و هر که در چشم
 باشد و اعاس که آب لاله بکلاب و سبزه بردهند منفعیت کند
 آب لاله را اگر در سر مالند در سکن کند **لعل** چینی گویند اگر کفاح
 در چشمان باشد چنانکه بوی آن بشتونند زود سست شوند اگر بوی آن
 با کبود در آتش بپزند چنانکه **سبزه** چینی گویند که با سبزی کرم
 و خشک است در آب آغشته و دماغ را از رطوبت پاک کند و در چشمش
 دردم را نیک باشد اگر بر کدو یا شکر بپزند و کلف مالند کلف را به
 برده صفت سیرم ش سیرم را بنیازی زمیران گویند طبع او
 گرم و لطیف است و چون کلاب در او باشد و بوی کفند خواب
 خوش دشت ط آرد بوی کردن او در سبزه را نیک باشد و
 چشم روشن کند اگر بگویند بر اعاس که از سردی باشد بپزند
 اعاس را ببرد تخم سیرم با روغن کدو بپزند و هر روز بپزند

منقال

منقال اران بخورند خون شکم باز گردد و اگر یک سیرم او را بگویند با
 منقال مار زنده بخورند که دهنه که است در جامه خواب است که
مرزنگوش چینی گویند که مرزنگوش کرم و خشک است اگر او را به سبزی
 صاحب قویج بر سرند منفعیت کند **سبزه** چینی گویند که طبع سبزه سرد و
 نرم است خواب آورد در سبزه نه و طبع نرم کند بوی کف آن
 گرمی و خشک مغز است نه و در لثه ط دهنه **سبزه** چینی بپزند و در بوی
 کفند در مرمت تخم کدو چون بخورند خون صاف کند چون بگویند و در بوی
 بپزند اید بر در چون بسیار بوی کند صغیر را قوی کند و جوارحش
 آورد اگر بر کدو او بر جاع که خون اید بپزند خون باز دارد طبع او
 سرد و تر است اندک میله گرمی دارد **سبزه** چینی طبع سبزه گرم و خشک است
 معصوم چون بوی کند منفعیت کند **سبزه** چینی گویند اگر صغیر
 بر معده خورند سرفه مالند سرفه ببرد اگر صغیر و خون بدد و در
 ریت بهم بپایانند وزن کدو بر کدو هر که آب است تخم بپزند لیدند کف

شنبلیله صفت کوبیده و طبع شنبلیله متعده است اما سبب سردی کند و درده
به برود و دماغ را تری دهد و در لایب طه آورد **در معالج میوه خربزه**
با دکنان که در تب بیمار کند کرب چقدر غرض ششم **خربزه** تابستان
گرم بر است به کمی و موافق اند چون بیمار خورند صفا میکنند و به
شیرین تر باشد طبع او گرم تر باشد و چهار مدهای سرد و تر باشد
کرمی دل جگر و معز را منفعیت کند **صفت کوبیده** و طبع کوبیده
سرد و تر است در سردی را بکشد تب گرم را ببرد و بینی مجده و بکر
ساکین کند و تخم او با شکر چون خورند جماعت و قوت اگر بخت آورد
خاندان بوزانند مار بگریزد اگر پوست کروی لکنه بوزانند و بار عوارض
بر کلف مالند تا پاک شود **با دکنان** به نجات سودا به است چون
بروغنی بریان کند بهتر باشد اگر بسیار خورند سودا به بد آید و درد
سرد شقیقه آورد هر که بخورد سردی بسیار ببرد و دیوانه شود و هر که بخورد
سودا به باشد که بریان کند و بخورد **ترتیب** صفت کوبیده که طبع تر است

گرم و خشک است اگر با شکر خورند منفعیت کند و طبع را به برود
معه را قوی کند و آب پشت بپزداید و سرکه بلغمی ببرد و اگر در خانه
دود کنند کرم بگریزد اگر تخم تر است با سرکه و آب بپزداید و بپزداید
در بهمن مالند منفعیت کند بیمار خورند که بیمار سرد و تر است اگر
یک بیماری در اسباب اندازند از گردش باز آیند بلکه بیمار خام
بسیار خورند در شقیقه پیدا کند اگر بیمار در آتش بریان کند که برنا
سود بپزداید سود کند اگر بیمار از چغندر خورند بلغم را در مجده بکشد و
بیمار خام خورند چشم را تا بکشد چون در دندان مالند
باز دارد اگر تخم بیمار با روغن گل بریان کنند و بخورند تا پاک شود
خایه باشد که کوبیده **صفت کوبیده** اگر سیرا با دانه جو برانند چون بپزداید
سیرین باشد اگر سیرا در روغن فستق که ماه در کاس باشد بپزداید و بپزداید
ان کند سودا اگر دانه سیرا با روغن بپزداید بپزداید و بپزداید
معده است که خورند سیرا بپزداید و بپزداید و بپزداید از معده بپزداید

که سداب گرم و خشک است طعام بکوارد بهر ما را بکنند بلغم را به بر
اگر کسی به مارگزیده باشد برک سداب و برک انجیر و مغز جوز بکنند
هر سه به یکی بگویند و بخورند او را مندر بر سر او کاه رنگند اگر سداب
و یکدم روغن جوز بخورند در ساعت صیغی بکشد و اگر جوهر سیاه
با سداب بگویند و در دندان گیرند در ساعت درد بشد اگر
کسی به جوزه در اندام افتاده باشد بپنجه با سداب تر کند و بر روی
بهند جوزه به کاشی **طبع کاشی** سرد و خشک است سده جگر
بشدند هر علقی که از جگر خیزد بگویند چون با نان و سرکه خورند
زردی بپزند و اگر کاشی بگویند و با کلاب برین بپزند و بکنند
در سر به برد و خواب خوش آورد **طبع کاشی** سرد و تر است که هر که
در تابستان کرفی خورده باشد اگر گرم او را کز مملکت شود و خوراک
او بلغم را به برود و جوده قوی کند بوی و هوای خوش کند و با و بکشد
اگر تخم او با سر بخورند او را دمنش شود اگر تخم او بپوشند و این سه

طعام

بخورند اما سداب و قویج را بکشد بد **طبع قویج** سرد و تر است
اب تخم او اگر بخورند جمیع را قوت دهد و اگر با سرخ خورند طبع گرم
کند و صفرا بشدند و حرارت جگر و موده را بکشد **طبع قویج** سرد
طبع کثیر سرد و تر است بنهای گرم ناکند اگر در زیر بالین بکشد
نهند از خواب ببرد و اگر شود چون اندک خورند خون صاف کند چون
بسیار خورند خونی بسوزاند و سبوت و نقصان کند اگر بکفاله
کثیر خشک و بکفاله شایع بخورند کزک در دهنه که در جاده خواب
شد منقوت کند هر که را افتد بکند کثیر بکند کثیر بکند کثیر
بگویند و با سر بخورند بقیه باز دارد و آب او از هریت از غایت
سردی و بخی را می گرم او را سر و مغز باز دارد و بوی بدن خوش کند
طبع کزک اگر برک و سرشیز در جوف بکشد کفاله بکشد و طبع او گرم
تر است بلغم را بکشد **طبع کزک** سرد و خشک است موده و قوی
کند و شکم به بند و طعام بکوارد و سبوت و قوت دهد و در شکم

سرخ

چشم افزاید اگر نماند نان بخورند گرم شکم را بکشد و اگر در میان
جاده نهند دیر در حرا نه بکنند **سرخ** طبع است قیاس سرد و تر است و
در سرد و خشک بپاشند و طبع مو ملایم کند اگر آب او بر صاف صفا
نهند که کند اگر بر چشم سرخ شده مرهم کنند و بکشد از ده به شعله **سرخ**
طبع را آن گرم و خشک است بلغم پیر و موده قوی کند طبع مملو را و
باز بکشد اگر بریزان دهد و کند بچه مرده بپاشند هر که بسیار خورد
خواه با بپاشند بسیار است اگر آب او با روغن جوز زنی سوخته
صیفی بسته شود جوز بپاشد **نان** طبع نان خورده گرم خشک
است چون با شکر کوفته خورد موده را قوی کند طبع مملو را با
شکر و گرم شکم بکشد بلغم پیر و بوی دهن خوش کند آب
روغن از دهن باز دارد و کرده قوی کند و ریک مانند بر طرف
کند و با روغن لاف بپاشند و بکشد قوی کند **سپیدان** طبع سپیدان
گرم و خشک است هر که بخورد هدای اولی ده شود و زایا را گرم کند
الام فانی

پخته تر است

نشان

اگر در خانه نه بود کنند مار بگریزد **سرخ** سرد و ج سبک است پاشند با
دشمنی یک در بر سر کین چهار پای باشد یک در چشم شرب باشد و آن
سرخ باشد و تر است و سرد و ج که از سر کین خیزد چون بخورد تن را
قوی کند و با روغن بکشد و بیابا نه هر که بخورد اگر او را فرزند شود
اگر سرد و ج سرخ باز آید بر قیاس مالند با هر که جامت کند کاش
بهدا شود **طرح** طبع طرح بوی کین گرم است و بوی کین بکشد
اما در خشک او خلد و سیرت در دما را منقذ کند و بین دندان
سخت کند و بوی دهن خوش کند اگر با نان خورد موده قوی کند
اگر در دندان مالند خون از بین دندان باز دارد **سپیدان** بسیار
سرد خشک است صفراست نه خون صاف کند هر که بسیار خورد مکرر
سود کند و سرفه و درد سر ببرد و خشک پیر **سرخ** طبع سحر گرم و
خشک است بلغم را پیر و علقها را که از سردی باشد که کند و کین
علائق و خواص و منافع و مضار آن کنیم و جو با قلع خورده

اگر

برنج کاهرس و بیا **کندم** طبع کندم محنت است بقوت کرم و تر است
و از نوک سینه زنند و طبع است سرد است اگر کندم با کوزه بزنند
جانی بپاشند هر جا نوری از آن بوزد پویش شود **چو** طبع جو سرد و تر است
پوستش خشک است چون بکوبند شش است نه و سینه را نرم کند **با طلا**
اگر او غفران بجا نه رسد باب با طلا بشویند پاک شود اگر با طلا بزد
خزازه بپزند بطول کند چون بکوبند بپزند طبع او گرم و خشک است
چون بپزند گرم و نرم باشد **صفت** **کندم** طبع کندم و تر است آب
پشت و سودا انگیزد و کرم منج و جگر را بکشد بد **طبع** طبع غلیظ سرد و
تراست اگر عدس بپزند با روغن ارکس از آن بکوبند پویش شود
صغرا بکشد نه چون با سرکه که جویشده خورند تب صفرا را ببرد و
خوردن دل را روشن کند و اواز بکشد بد و سرفه ببرد و پنج خوردن
برنج تن را قوی کند چون بسیار خورند عده را بپالایند کجده بریان
کرده چون زن بکوبند صغری بکشد بد و بیا با جوید بپزند گرم شکم بکشد

ماشی

ماشی طبع مائی سرد و خشک است بزرگ چشم افرایند اما خون را نکین
کند در چشم را کوه کند **در باب** **نور** در آنکه از نور آدی را بپایند
از نقطه آب منجم که خواست و موجود کرد از هر نوع و از خون
تن است چهار شش پاره استخوان افرید و بر روی استخوان گوشت
افرید و از برگ گوشت رگ افرید و رگ سیاه و سفید افرید و جسم تمام
غذا بر او رسانید و نیز غضب داد و عظام بر جای بداشت
بقوت بکشد و خدا تعالی دل را بر جلد تن شاه گردانید و اعضا را
سپاه او گردانید چون دل اندر صلاح باشد همین درست باشد
چون بغیر افتاد بهم بغیر باشد و دل جا نوزان میان سینه باشد
و دل ادبی سوی دست چپ و دل محمدی جانت و مقدر جانی
عقد است و جگر محمدی جانت است و عده انبیا تن است و شش
خادم تن است و سیرت حکیم تن است و جگر در طبع جانی
خولت و زهره جانی و صفرا و شش جانی و بلغم و سیرت جانی

سودا و خداوند عالم در مده آدم چهار بار اخیره است یک را جازیه
گویند و دیگری ^{در سوره} ماسکه سیم را فطره چهارم را دافعه گویند و حکم
افزیدگی را جازیه هر طعم که کشد و جذب کند و ماسکه طعم از مده
لهاه دارد فطره مضم که دافعه طعم از مده بردن آورد جازیه
از صفات ماسکه از سود است فطره از خون دافعه از بلغم و
خدا بیغاله چیزی بقدرت ادبی بنا فرید و بروی بیای و فطره
که دیگر هیچ موجودات نکرد چون علم و عقده و خرد و فطره و خدا
شناسی و پرستش او کردن و اگر صفت و صفات خدا بیغاله
بر آید میگویند دراز کرد و اندر آنها پستی و پستی افزید اکنون باز
نکریم غنای و مضار و آنچه از اعضا و ادبها را آید بتوفیق خدایم
خامنه که در آید موجود است به آنکه خدای عز و جل سبب آید می رود
در آن دو کوه هر یک جدا گانه خامنه افزید و از هر یک نوع مرد را بر
نکند و عقده و خرد و غیره اندر آید خامنه موجود که **سوی** اگر موی

سودا می بوزاشد چنان بگویم سیر که ترکند و بر سرک بگذرند
سود کند اگر موی سودا می بوزاشد و خاکسترش بکباب ترکند
و بر سر زین نهاند که دشوار زاید در ساعت بار بزند اگر موی
مردم در پیش خفته که کند حفظ بفراید اگر موی سودا می سیر که
ترکند بر زخم شک دیوانه نهاند سود دارد اگر مغز سر آید
مده بوزاشد و بسایند در پو سیر کنند منفعت کند اگر کلاه
ادبی بر گیرند و خاک خاک در آن کنند و تخم سیرم بوی پش
شد و بجای آب خون از بی باب در آن دهنه پر ریه شده باشد
دارد هر که بوی آن بشنود مطیع و از نه کرد **لعل** مردم بر این
کوزند کمان زهر است اگر لعل آب دهن شخم نشسته یا کوسه شده در زین
عالم سود دارد و کوزند که را صفت کند **سیر** اگر ریم کوشی در زین
بکشند و بخورد که دهنه پستی شود و اگر با فلفل بسایند و در چشم چکان
کشند کور شود چو نه و اگر در دهن شخم شود در و خون بسایند و بکشد

از منج برابر بگویند و در چشم او کشند روشن شود اگر کسی بود دندان در کند
 دندان مرده را بدندان گیرد بهتر شود اگر استخوان از بین کوشی بیایند
 درد کوشی پاک شود **دندان** اگر خون آدی بیست متد از چاهمت و باره
 جلد عین کشند و تر کیش بار بشراب غسل کنند بماند بر جراحتها
 بر تن کوفه حضورها بر ساق پای اگر خون آدی در جاییها کشند
 هم کیکان انجا کرد اندید و اگر خون مردم در جراح دان کشند خون کش
 بسوزد **بخی** اگر منی بر جراحت مانده باشد بهی بویین بر دوا اگر
 منی مردم باشکوفه غیرا بیامیزند هر که بوی ان بشود مطیع شود
زهره بخی ماکور گویند که زهره آدی زهر است جالینوسی گوید
 اگر زهره مردم خشک کشند و خرد بیند و در چشم کشند سفیدی
 میرود **سیر** اندک کتاب گفته اند که چه آدی را چون بکند ازند و در جرا
 حه ان ریزند هر جا که بیفزود جراحتی دیگر میرد الا جائی که
 کف باشد **بول** اگر بول مرد بخورد و بواند دهنه خود دارد و بهتر شود

بیمه بر که رجوع آدی بینند و خشک کوب باند معده عین کشند
 و طلا کنند بر گردن خرداند و خشک باند شفا یابد اگر شکم آدم
 اگر ان گرم در ادا که از شکم آدم میافتد در سینه خشک کشند و
 بایند در چشم کشند که سفیدی دانسته باشد میرد صفت زن
 به اندک خدا بیاض در زن جدا کند خاصیت افزاید بهت بیژن
 اگر شیر و سکر جلا خوب بیند و در چشم کشند سفیدی میرد و اگر درد
 کوشی جلا متد در کوشی پاک کشند اگر بیژن خشک کشند و چون
 بوی اخافه کشند و خرد بایند و با سداب بیامیزند و بنشیند
 بخورند رنگ از زار بر برد اگر دل بوم را مردن آورد بر سینه زن
 خوابیده بکند ازند هر چه که باشد جلا بگوید اگر زهره کلدغ و زهره
 کرب سیاه هم بیامیزند و بروی مالند اگر کسی سفید شود

بیمه رسیده است

خواص الاشياء

در باب شیر و ملنگ و خوک و گوسفند و اسب و هر کس از
کاه و رز و بز خانه شیر خور سک و کسی دینی موش سمند را بر
صفت شیر اگر چه شیر را بر ناهور نهند در است شود اگر بر سوختن نهند
سود دارد اگر چه او در خود عالند و دوام نرزد یک او نهند اگر
بر دست یا مالند سرما باز دارد اگر دهر شیر و زهر و کرم با یکدیگر
کشد با خود دارد بچشم صلیقی عزیز باشد **پوست چشم** اگر نوزاد چشم
شیر که با خود دارد هم دوام از و بگریزند اگر دندان او کی چاه
دارد شب و دیر شود اگر موی او در زیر حاد و دست او گندیده شود
اگر در خانه نهند شش او آن خانه بگریزند اگر که گوشت شیر بخورد
دیر و ناهور شود اگر که بر پوست شیر نشیند از ایشان ایمن شود اگر
دو گند در خانه که او به و شغال باشد هم بگریزند و هر که شانه

برای روح ماحور
است این فایده
و یاد

12

اگر کسی مغز سرش بریزد و اندر روغن زیتون بکشد و اندر گوش
گرفته انگشت نشواید کرد و صفت فیل در او خاچه های جالبیست
گویند که هر که بکافه هر روز چندم سه فیل بخورد بنایت فریه شود
اگر نه او خشک گشت باین در چشم بکشد سیدی چشم ببرد
چون ریم گوش او در شراب بخورد که در بنایت بنایت شود و نه
چند بیفاس صحت روز بدار شود اگر کف در آن فیل زین با
خود دارد هرگز آبش نشواید اگر سر کین او را بر اندام مالید جبهه
از اندام او بگریزد اگر در خانه که بکشد جبهه حوش از خانه
بگریزد **صفت دیگر** چنان گویند که بلیک و تی عظیم با بلیک
و غایت بکرا شکله اگر جای بوزی بالای خود به بنده او را بکشد
بلیک از سر آدم صحت ترسد چون برهنه باشد بگریزد اگر گوش او
خوردن تن فریه کند و اگر گوش او خشک که بر رویها بیاشند
سود دارد اگر گوش بکشد و بر میان بنهند با هر که عضو صحت

کند طفر باید اگر کسی ناف پلنگ با خود دارد اسک بوی بانگ نکند و
 چشم زخم بدو نرسد اگر زهره او کس داشته باشد یکی زهر است
 اما اگر خشک گشته باشد با آب غوره برین کند که دارد و درسم اوله مخمر
 باشد بجای زهر قاتل است و یک دیگر را با عطر میسازند هر که آن با
 خود دارد همه کس عیب نکند خاصه ناز و این نوزاد چنان باید
 داشت که هر که نوزاد بهند انکه یکس با و نشیند و بگردان زهر باشد
 انکه نشیند و بگردان نوزاد باشد اگر موی پلنگ در خانه او کشید که زخم
 او آن خانه بگریزند اگر دندان او با دندان موش خرد گشت زهر قاتل
 است اگر سر کین پلنگ ماده بگوید در میان او چیزی باشد مانند
 عینر سبند دوزخ نام باشد و شش خنق او چنانست که بر سر زبان
 نهند کوشش کند و اگر در آن آب افکند درین آب فرو خورده هر که با خود
 دارد فرزند از او در و بوی نیاید و از نوزادان فارسی که خواسته
 و اگر زنی قدری از آن بجزد هرگز با رنگ بود **صفت کرد** بجا است

دوی مله را باشد و عظیم بوی بر باشد که موی ده فرنگ از دینا له
 کله بیاید و از مردم بر مننه نهایی باشد و نیز از خاک بگریزد و بوی
 چار و موش نتواند شنید اگر کسی موش بچشم بچکند و بر خونی با
 لند کرک نزدیک او نرود و اگر زنی بر کبوتر کرک بکشد هرگز
 آب تن نشود و استخوان قبل بر گردن گویند بیا و نیزند که در میان
 کله باشد کرک در آن کله یان نتواند رسیده دندان اگر دندان کرک
 بر کوه کند بپزند هرگز او را به هیچ رحمت ندهد اگر دندان کرک بر
 دندان کوه کند دندانش پدید آید اگر دندان کرک و پوست
 شتر گیرند و بر گردن آب بپزند آن آب از آب میان بقی برسد اگر
 کسی خواهد که کسی را از آب بپزند دندان کرک در آن نیمه کوهی
 ایستاده باشد در خاک کند چون آب بپزد و بر سر او بپاشد آن
 بیفتد **صفت** اگر چشم را است کرک کسی با خود دارد از هیچ دود و دانه
 هم نباشد و اگر از گردن کوه بیا و نیزند شب شتر سزا اگر دیده کرک

باب خوزه بینه در چشم کشند روشن شود و تاریک به برود و اگر نیاز دارد
اگر گوشت کرک که بخورد بسیار از آن شود اگر پوست کرک سوخته کنند
و بر میان بزنند قوی بکشد و دارنده بسیار در بر شعله خورشید اگر
خون او بخورد دیوانه دهنه قوی دل گردد اگر استخوان کرک در میان سم
کاهند از گردن کاه و یا کوه سفید بیا و بر نیکه پیش رو کاه باشد کرک
از آن کاه ببرد اگر سیه کرک در دست یا ناله سر تا باز دارد اگر در گردن
در دست زن خفته نهند و گوشت را بر زده از فلان کاه رخ ایستادن
در سخن آید کاه را در جزد میده و آنکه او جزد باشد اگر خورده قوی
را سر کین بخورد و دهنه شود و در میان سر کین کرک بخورند
استخوانی باشد اگر آن استخوان صاحب قوی با خود دارد منقحت
کند و اگر سر کین کرک با غسل و روغن بیا میرند و یک کاه بخورند
صاحب قوی دهنه سود دارد اگر قصب کرک بکشد بنام زین
بر آن کره زنند تا او بسته بود هیچ مرد کرد و استخوان ندهد اگر

هفتاد

چنگال کرک بر بالین لکند نهند در خواب نرسد اگر زهره کرک جزد
و خشک کنند و بکشد بر جراحت بزد شود دارد اگر زهره کرک بر روغن
یا سمن بکشد بنام کس قتل از آن بر میان ابرو مالند چون انگلی اورد
به چند بروی منته شود اگر زهره کرک بر زهره مالند و با زدن جمیع
کند آب تنی شود اگر خایه کرک بشکند و نمک و آرد جو در دهنه بر کاه
و در دهان بکشد یا از آن بخورد شفا با به اگر خایه کرک با روغن زیت
بر اندامند و در شیشه نهند و سرش حکم کنند و پس در منظم جا محبت
قدری از آن روغن بر قصب مالند با هر که حاجت کند هرگز بجز او
و دیگر خواهد اگر کلب یا کرک بر سینه کشند بر خشم طفر با به اگر زین
کرک بر روی بر زمین دفن کنند هیچ کرک در آن ده نتواند رفت
اگر ناله او با پوست او بر لکند بزند صرع باز دارد صفت حوک
اگر کسی را مار کزیده باشد جگر خود را با سداب اندازد صفت بخورد
زهر بر روی کار نکند و اگر صید به برند و کب از آن بخورد او را هرگز نماند

نیکو در خانه که خاک بران اول گفته باشد اگر خداوند صبح با خود دارد
سود کند اگر چه خاک در خانه که مالند دشمن ایشان بود و شو اگر چه
خاک در سم است مانند که جرم و تباه شده باشد نیکو شود اگر چه کلبه
خاک در زیر درخت یا در عالم غیاث او چه در خاک کند چنانچه بر شب
درخت برسد با نام و آلوده شده بیشتر شود اگر بوی خاک در وقت
از بخورند در زیر بالین حفته که از آن خواب چند از خود اگر استخوان
خاک در کوچه اندازند از گردن خداوند است بیا و بر نه شود در خشت
هر که به چرخ می بخورند به خود اگر پیش او بر جای دندان کوفه مالند
دندان از کوفه خوشی بوی بر آید و دلیر گردد گفتار اگر که به راه
از اندام کفار با خود دارد هر جا که باشد گرامی دارندش اگر خداوند
تا سحر بر پوست کفار نشیند سود دارد اگر دندان ریز است او به شایع
و بوی بران سوی که در دندان باشد بیا و بر نه شود اگر از کوزه
او در چشم کشند دندان بشند اگر زهره کفار سید انگ زین را در دهنتا
بخورد

کوزه سحر است از او بشود اگر دندان مالند از دمی به برادر اگر دندان است
او که با خود دارد سبک بر دمی باشد کند اگر چه کلبه کفار در کوچه خانه
بهند کوزه در دمی بسیار شود اگر چه کلبه کفار در خانه و در بر خاک سپهان
کشد چهار پاره را که شکم در کند چون بدای بخورند به خود اگر که کشت
کفار خرد و لیر و سخت شود اگر بوی کون کفار بر میگرد و بخورند و دروغ
زبانت در کون خشت یا قایون مالند ان علت از او بر طرف شود اگر
مقبض کفار در آب به خشت کنند بخورد که دهند که او را ناامور بود
سود دارد اگر چه او بخورند با روغن خرد کوبیده بیا میزند و شب
سپی و کوشی بدان چرب کنند خشت که به بر نه اگر چه او را بخورد که
دهند که شب در بستر نشاند سود دارد اگر چه او با روغن زیت بیا
میزند بر خلف مالند خلف را ببرد اگر پوست او بر کوزه که بخورند
بیا می کند لا سود دارد صفت کاف جالبیوس گوید که کوزه که
گرافت و خشت دارد و سرد است و هر که از آن خورد او را بیا کند

بهر که در عرقان بیا بد سخت که بود دارد در آن ندارد اگر خون کاه
 در جراحه مالند که از خون آید در حال باز ایستد اگر که یواز سنی
 خون رود بت شد سر کین کاه و گرم در پیش یاز او نهند در حال خون
 باز ایستد اگر که یاز او نهند سر کین کاه و گرم در پیش او نهند که کند در
 ساعت باز نهند سر کین کاه و ماده با خاکستر بیا میرند و بر روغن بنفشه
 بر نفس نهند شفا یابد سر کین کاه و ماده او در زیر زینه نهند که کند
 از بدان بیدار دسر کین کرم بر کزند که شک نهند بود دارد اگر که یاز
 از حیض پاک شود سر کین کاه و بر آن جایگاه نهند پاک شود اگر زهره
 کاه و آب آن را بکوشی چنانکه در دست کین شود اگر زهره کاه و با قطران
 و سیاه قویز با هم بیا میرند بر شقیقه مالند که کند اگر زهره کاه و بر
 چنان حال خردی مالند با نیک بسیار کند اگر زهره کاه و در آن شکست زان
 بجز بردارد خراج او شک شود اگر زهره کاه و بر سینه خام مالند زود
 پوشنه شود اگر زهره کاه و بر دیوار خانه مالند که کند آن از آنجا

نمود

بهر که اگر زهره کاه و بر قیبه مالند قوی کرد اگر زهره کاه و آب جوی
 بر نهند و سر به آن بپوشند سر کین در شکست زهره کاه و ماده خطر بارون
 طبع بیا میرند و قدری قطران در دی کشند و در کوشی کشند در کوشی کشند
 زهره کاه و ماده و حنظل و باربان که فته بیا میرند در مقعد قویع مالند در حال
 قویع بکشید اگر زهره کاه و بر کلف مالند که کند اگر زهره کاه و ماده در کوشی
 که چنانکه که چشم او در کند در حال در دست کین کاه اگر زهره کاه و ماده
 با خرماب بند در چشم بیا کند زان بجز بر کید در حال جوی بکشید و بار کید
 اگر که کاه و سر آنند و با کیشیز زهره کاه و بیا میرند بر کلف مالند به شک
 اگر که کاه و سر آنند و اندر شیر کشند و بر دندان نهند در دست کین کشند
 موی کوشی کاه و در طعم کشند و بجز در کینه اند نالان کشند هم مکرر کشند
 اگر سم او را بوزانند و خاکسترش بر جایگاه آن ریخته باشد بر آن کشند
 بکشد اگر استخوان کاه و ماده را بسوزانند و با خون سیاه و نان و نمک برایش
 چهار پای نهند در دست کشند **حفت کاه و سر** چنان که بپزد که کاه و زهره کاه

جدا که نه حاجت است اگر مغز کا درزد با روغن گل یا میرند و در کوفتن
جدا کنند در دس که کند اگر مغز استخوان او را با روغن جوز بکند و بر سر
ای خشک شده مالند بصلح آید اگر بول کا درزد با عسل یا میرند و در چشم
کشند شب گوی میرا اگر قیض کا درزد و جوز را به دهنه که مرد را در است نه
مرد است باشد اگر کشش کا درزد را با روغن یا میرند و بر سر کشند و بر سر
اندایند در دس که کند و کوس که جدا که نه حاجت است اگر زهره کوفتن
یا میرند کیلکان هم ای کرد آید اگر فایه کوس را خشک کنند و بگویند
و بخورند جماع را که دارد اگر مغز او را در روی کودک مالند و زیر و سطح
اگر مغز استخوان او را بکند و بر سر پی طله کنند جواب خوشی آورد **کوبی**
چون کوبند که کا و کوس را سخت و سخت است اگر کج را سینه اگر مغز را
بکشد و اما نه اندام اگر سر او با سوزن بسایند و با عسل یا میرند هر که
ان بخورد هر شکم کشم که در شکم او باشد هم میرد هر که از شکم خون دارد
سه درم سر او با برادر دخم خنار بسایند و بخورند خون شکم را دفع کنند

ا

اگر با کوبیده بر پوست او بشیند سود دارد اگر قیض او خشک کنند و در
قویج بخورانش یا بد اگر زهره او را کا غده نوی چون زهره رنند چون در کوفتن
نمایند اگر در چشم کشند کوفتن میرد هر که فایه او را بریان که بخورد حاجت
را سود دارد **صفت کوفتن** اگر کوفتن او خورند فایه تمام آورد هر که بسیار
خورد خشک از زهره هر که بیشتر کوفتن قرقره کند آوازش ملکیه اگر استخوان
کو سوزنا بسوزانند یا شیران مرع کند بر ریشی نهند که در و کرم افتاده
باشد هم را بکشد اگر سر کین او غرقه کنند آواز ملکیه اگر با عسل بر نرم
جرب نهند سود دارد اگر سر کین کوسند بکشد چنان آب و دندری آب
در آن کشند و بر سر که خیر که بر روی مالند ابد را میرد و پاک کنند جالینوس
گوید که اگر مار کندیده پوست بر گرم بران نهند که دارد اگر زهره او را زهره
مالند با هر که بجا محبت کند و سر بخورند اگر زهره او با روغن کوسیر یا میرند
بخورد که دهنه که او را صبیغ النقیض باشد سود کند اگر زهره او باشد در هم
بسایند هر جا که مالند هر که حوی بر نیارد اگر زهره او براف کشند که مالند

شکم او براند اگر مفر شفا کو با زهره او بگویند و فکند خاوش معتدرا
 سود دارد اگر کسی خون کوبند بخورد و نیز و سخت هر شیخ اگر هم بر سرخ بگویند
 و روغن آن بر داند و زگر بدان طلا کنند و اگر قوی شود اگر هم بر سرخ بگویند
 و مفر زرد الوی تخم هم بگویند هر که از آن بخورد میرد ریم پستان او با قوی
 معنی عربی که که بار داشته باشد بخورد مسفت کند اگر هم او در زگر کف کند
 و در کند که در جامه خواب بول کند سود دارد **صفت بزغال** در بزغال جامه است
 اگر که او که در ساعت بر آید فیکه کند بکلی دمنه که در وی بدخورد و بشد
 مسفت کند اگر شخ بزغال در زیر بالین که که اندازد هر چه گزده باشد
 در خواب بگوید اگر کسی در وی بدخورد و باشد خون او بخورد سود دارد **صفت**
 اگر هم او را با بادام تخم و مفر زرد الوی تخم بجا یی باشد هر جانوری که خورد
 میرد اگر زهره بره را در برده اند سیاه و خوب کند اگر خون او بکیم در لکه
 میسی ماله سود دارد اگر کسی را اسهال باشد کولت است ماده میسی
 بر آنی کباب کند و بر که کند آب او را بخورد نفی او را و از اندازد به کف

اگر سر بر سینه در زیر بالین بجا که اندازد تا در زیر سر او باشد پیدار شود
 اگر سر میس در زیر درخت دفن کنند میوه او زود برسد **صفت**
 اگر کندش بگویند با کولت بخورد و دمنه بر از دمنه جلد دانه ای
 او بیفتد و نیز گویند که تخم بید اگر بخورد و دمنه در جامه میرد اگر که
 سک خشک که بسایند و بر ملک گزیده باشد سود دارد اگر که آن سک
 در زیر موضع یا کفشی اندازد سک بر او بانگ کند اگر قوی قهای میس بزند
 و بر کند یک سک باشد سود دارد اگر خاوند صبح بر پوست او نشیند سود دارد
 اگر بول سک بر قیض ماله و جماع کنند زن آتش نشود اگر قیض و بر آن
 بنهند و جماع کنند ششوت بسیار خردا اگر خردا و بر جگه باشد سود کند
 اگر شیر او در جای بماند موی بر دگر شیر او با عمل بخورد زنی دمنه که
 کوک در شکم او مرده باشد در حال از جلا شود اگر که او بر کوک بزند
 و ندان او بیدار بیاورد اگر چشم سک از آن بسایند و بانگ مسفت میسی
 کنند در شب از زهر بهتر میزند **صفت** گویند که هر چه جانوری از دانه

بر جبهه تر باشد و از روی ناخوش آید و در و خایه ها است هر که شکسته رود
بر بیان که بخورد در دست ساق کند هر که به رو با در دست با ماله سر با را
کار نکند اگر بکند و در گوش چکانند در دست اند اگر چه او بر پیشانی
ماله خوریش برود اگر در زان بکند و در زهره رو باه انگشت تپا شد اگر خور
او بر جانی ماله موی بر آید اگر که را در سر باشد و خنجر رو با از رویا
در حال ساق شود اگر سر زان و شکست با عمل یا خیزد هر که بخورد طبل
دل و کوفه را لا صفت شغال اگر گوشت شغال بخورد یا کبابی زشت
سود دارد اگر خون شغال با برکت پند به سرورند و که را که در گوش باشد
در بنا گوش ماله سود دارد اگر چه او با روغن عسل ازند هر که را با سر باشد
در و ماله در دست کف صفت میوه چینی گویند که میوه جادوی باشد
بازی کنیز و او آدم به است و زرد آموزد باشد گویند که در میان ایشان مردی
افتاد و یک میوه دست بر هم اعضای او میماند تا دست بر کمر او نهاده چون
حکم بگفت خورشید را در زیر او نهاده و با او جمع شد اندیزین با طهارت

بسیار است

بسیار است اگر دل او خشک که با شرب است بخورد و در دل با کوفه کند
اگر خون او بخورد که در منه کنگ شد صفت کینه چمن گویند که اگر چینی
کریم با روغن و خاکستر جرب کنند و بپا نه شد در کریم خایه ها است رو میا
گویند که اگر کریم کریم را بر مان کنند و بخورند و ایم تن در دست باشد و زرد
بر نشوند اگر خایه کریم خشک کنند و با سید بوقت جامعت اندر خنجر
ماله با هر زن که جامعت کند جز او که دیگر بخورند اگر خایه کریم سیاه
هر زن کنند و بخورند در سر ایشان نماند به مار و کرم از آن خانه بگریزند
اگر خایه کریم سیاه را با میوه بر سرخ بر بیان که از روغن زهره و خنجر باشد
بوقت جامعت مخول عاشق فاعل کرده که فرارش نماند هر که دل کریم
سیاه بخورد شب دیر شود اگر دل کریم سیاه و پوست کرک بر با روی
راست بندد هیچ دشمن بر روی ظفر نیاید هر که پنج قطره خون از گوش کریم
سیاه ببرد و خایه بیامیزد هر که بوی آن بشنود عجب دارند و شکر اگر کریم
کریم سیاه بر زیر زنی ده کنند کودک مرده از شکم او بیفتد اگر سر کین او

او با نیم مثقال روغن زیتون در پی که کند که نموده داشته باشد باغ است
اگر چه که بسیار با روغن کدو و سداب بکشد ماله دیوانه شود صفحت
چنان گویند که خار پشت و جنس باشد یکا سبزه و یکا سبزه و در همدستان
باشد و سبزه در همه جا باشد و در دختهاست اگر خار پشت بوزانند
بر ریش ماله اند در دست شعله اگر او را بر روغن بپزند و با روغن بر جان
مالند که موی انجا رفته باشد بر این خار پشت را بر روغن یا سبزه بپزند
و با روغن را در موی ماله از هر جا که حاجت خواهد بود بپزند اگر گوشت
او خورند در دجله و در دهلوی و در ایوانی باشد که گوشت اگر گوشت او را
بریان کنند بخورند جگر و پیسه و گوشت که اگر کی را بولی گرفته باشد بپزند او را
بریان کرده بخورند در حال یک یا اگر زهره او با کافور در پی چکانند
در دسر اسه دارد اگر مغز سر او را با بیه بر سر ماله سبزه دارد
مغز سبزه قوی تر باشد صفحت موش صحن گویند که موش بسیار باشد
خاکستر بلوط در خانه های ایشان ریزند بر طرف شعله در موشی خافه است

بیا

یک را بپزند و حقی کنند و را کنند دیگران به بپزند اگر کی سوار کند زهره
باشد موش زنده بدو نیم کنند و گرم بران نهند که گوشت اگر خون موش خشک
که بر جان بپزند و نیم خار یا شیشه باشد باغ است در دست شعله اگر خار
سر کین موش باغ دارد که سقونج باشد یک یا اگر خاریه او را بپزند
دارد آبانی شعله صحن گویند که بر روغن موش دشت را گویند و در دختهاست
اگر خون او در ساعت که کودک از خار جدا شود پاره در چشم او کشند که
چنان شود که هر جا صحن پنهان که باشد او بیاید و نهایت زیر کوبان
گوشت که گویند که گوشت که در موش دشت را گویند که گوشت که در موش دشت
با روغن زیت بپزند و بر دیوار خانه ماله بسته در او بناید اگر خون او
در نفع یافت ماله و برایش نهند پس چون برون آید بسوزند و نهند
او خوب شود اگر دیوانه خون او بخورند مصفت کند اما سنگ نشانه پنهان
شعله اگر سر کین او بر جان که گوشت که گویند باشد ماله سبزه کشند
اگر خاریه او بریان که بخورند حاجت سبزه کشند اگر دیوانه

او بسوزاند و با مینه کند در قصبه ناله قوی گردد اگر استخوان او
خداوند تب با فحش دارد که صفت سمند چنین گویند که سمند جابری
باشد که با تش رعد و در شب به راید اگر زهره او چند دانه با تب بخند
بجوشند و در شیر تان کنند و در خوردگی دهنه که او را از هر قاتی خورده
باشد شفا یابد صفت خفاش گویند که خفاش در روز طاعت پرین
ندارد اگر شیره را خشک کنند و بسایند با روغن بز و کزانه و مرده به
بکشد و دیگر قوی کند اگر او را از درخت بیا و بر نرط از آن نوازی
بگیرند اگر دل او از کسی با و برند بوقت جماعت چند آنکه خواهد چای کند
را سوم چنین گویند که راورد شمع مرغ خایک است اگر استخوان او را
با فحش دارد آب تن شود گوشت او را چون بخزند با روغن سر را بکشد بکشد
او را بخزند و دیوانه دهنه منقوت کند اگر خایه او را در پوست بزنند زن چو
دارد آب تن شود در منافع طبع عصاب و باز و خلط و قری و سایر
حفظ فطوط که می کلند و بوم و زعفران چنین گویند که هم مرغان

البرام

رعیت اند و عقاب بهارش و عقاب در جماعت ماده سزا نزدیک
خود نگذارد سر برود به بیار در شمال صفت مرغی مندی چون ماده
او را به سینه با او جفت شود از اهراموده نامند هر که از او بریزد و در
دارد که خلطی خوب باشد و او از در شبانه ایشان طلب یابد که
که البته باشد و در شکم او سنجک باشد بر مثال چشم ماهی و سینه هر که از
با فحش دارد قدرش بیفزاید اگر سر او در خانه دو دگستد مار را با بکر بریزد اگر
حفظال او از آب بیا و برند یک تواند به صفت باق اگر گوشت باق را
بپزند و بروغن کوس و از روغن را بچشم طلا کنند آب رنق چشم را بپزند
اگر استخوان پای او بسوزاند بر جانی که سوخته باشد یا شند یک فو اگر خون
او با شکر بخورند و لکوبه سوخته کنند و عده قوی کند اگر سر کین او با عسل بخورند
در و تنانند که کس در کمر کسی مهر باشد سبب و سینه اگر کسی در
اشبانه آن سینه بیا بند و در دندان بکشد یا هر که سخن کند مطیع شود اگر خون
او را بسوزند آب دهنه هر کوشی که بدان سواد کند هر که فرا هم بیا بد

صفت کلک اگر با قنایا کرد بریند جان باشد کلک چون بوز میوه چنانکه
 توان گرفت اگر کلک او بریند با چه او در چهره در گوش انگشت کوبی بود
 اگر زهره او با روغن زیتون یا بریند در سینه خدادند لویه انگشت درست شود
 اما سه روز بیاید کشته درین سه روز بجام آید که صفت بیم چنین گویند
 که اگر مغز بوم با روغن بنفشه یا میرند در چینی خدادند در انگشت که دارد
 اگر استخوان پای او جایگاه هر شراب خوردن برانسی نهند در میان انگشت
 عربده اند اگر خون او با روغن زیتون یا بریند در سینه خدادند لویه انگشت درست شود
 سه کوزه اگر خون او با روغن زیتون یا بریند در سینه خدادند لویه انگشت درست شود
 کشته اگر دل او بیرون آید بر سینه زین که در جواب باشد که آید هر چه
 که باشد جمله بگوید اگر زین آب بنی در ده از جگر او بگذرد که در از شکم او
 جدا شود صفت کلک در کلک خفاصت است اگر کلک را بکشد و بسوزاند
 و بر روغن زیتون برشته بر هر جا که مالند موی بر آید اگر زهره او در زهره
 کوبیده سیاه هم یا میرند در موی مالند تا زهره باشد هر کرم موی او خیزد شود

اگر زهره

اگر کشت او یک بوز با انگشت و جاده بر روی کارنگد اگر خون او
 سیاه خشک کنند و با بند با سکه سینه و با قنای خشک بوز بر سینه
 کشته بوز استخوان او خشک کند در زیر کشته در او را جاده با کشته باشد
 سود کند صفت کلک اندر خفاصت است کشت او چون بوز با د
 مای گرم بکشد اگر زهره او در چشم کشته کوبی بوز اگر زهره او
 بکشد از زهره بر سر موزده مالند سود دارد قمری چنین گویند که قمری مرغ
 باشد و هیچ مرغ سید از تر از قمری باشد بانگ او موز را سود دارد و مار را
 بانگ او بکشد در آن خانه او باشد سران دست یا بند حرم کس
 گویند که خردس مرغ سید باشد و پنج وقت بانگ کوبد اگر کوهن خردس
 بر روغن صرب کنند بانگ بتواند کشت اگر زهره کاه و یا لایند بسیار باشد
 گویند اگر آب مانده باشد جوهر خردس بکشد و بکرم یک لقمه کوفته با آتش
 سیاه بوز آب دهمن در ساعت بنیکو کوهن خردس کینه و مغز باق
 پای او در سینه خشک کنند و بهم باند و در چشم کشته هر کس او بچند

خفاصت

دوست کرد اگر موز او بر کز بید که دار و کز دم مالند منفعت کند خون
 او بر به بایب اند ایند هر که بوی کند خب از نه شو اگر خون او در
 سیه خشک که در طم کرده خورد که دهنه که بسیار که باشد در نش
 بسته شو حق کم گوید اگر ناضی پای خردی که با فقه دارد با هر که بکشد
 فطر باید اگر زهره خردی سینه بر دهن زمین و آب گرم بخورد که دهن
 دلو به که کف کند اگر زهره او خشک که در چشم کشند آب بید که چشم
 باز دارد ماکیان اگر سر کین ماکیان در زیر دیدان که کف کند در کشند
 اگر خایه مرغ سو گرم کشند و بیات مندر در دلو به که کف دارد هر که گوش
 او سو خورده شو که خشک بر دهن که و بریان کند پوره از منی بر دهن
 و یک هفته نباشد خورد فربه شو اگر ضحال او با سر که بکشد و آب باز
 بر کلف مالند یک هفته پاک شو اگر سر کین او آب باران تر کشند و در چشم
 کشند که گویا بر دگر استخوان او با فقه دارند چشم بکشد در منافق
 اهرام و خضرات و آنچه بایشان تعلق دارد مار مای نهنگ سقنقر

موز

خرچنگ کف سر سوزا سام ابروی عطانه عقب غلبوت را بنور
 عین عکس موز که یک شیش حفا اگر پیش افرا کوش خداوند در دهنه ان
 بیاد برند سو کند اگر مای بر دهن که و نا با بریان کشند و گرم خورد آب
 پشت بفرزند سبوت را فوت دهد اگر چه او در چشم کشند چشم در من
 اگر سر شش هم بکشد بر بند و بر سو خرد که کف کند که کف کند اگر در دهن
 نهنگ بر خداوند تب سرد بپزند سو کند صفت سقنقر حقیق
 که بند که سقنقر مای با شد و یه در خشک باشد اگر او سو
 با خشک به بر دهن و خوردند جامعت را کف کند اگر پوست او
 بر خداوند ناصوره کف کند به شو خرد چنگ چنان گویند که خرد
 چنگ سو سر باشد و کج رود و دهن او در سینه او باشد
 و اگر جری سو بران بکشد تا با بر دهن کشند را نکند اگر کیه سو
 مار که بیه باشد خرد کف کف زنده بدو نیم کشند و گرم برای نهنگ
 سو کند اگر پوست چشم او خداوند تب بر باز و بند تب سو

باز دارد صفت کشف اگر خون کشف تمام بسند و یک سید در دوا
 کنند با روغن بنفشه یا میزنده از روغن با بر مرغ بر خایه دانه مالیده
 جدا افتد او با هم بر شکند و ده به اران علت بر د اگر زهره او بخورد و او
 دهند صفت کنند اگر خایه او با شکر بچزند هر چند شراب خورد مرمت نمایند
 صفت عوکر اگر عوکر سبز را بر قهوه می دهند و روغن زیت حاصلی دارد
 کنند در افتاب بپزند تا نایله حل گردد چنانچه در هر جای که مالند در
 حال موی بر د اگر عوکر را سوختند و خاکسترش بر سر کل مالند موی
 بیاورد صفت کوسمار چنان که بید که چون کوسمار بر سر عوکر بر آرد
 چون موی او زایل باشد و از آن آفتاب نشوند اگر خون او با روغن در
 حراف کنند و با کتان در آتش کنند هر چه در آن افتد باشد رنگ دیگر
 نماید که با سده که با سه راسم ابروی گویند و او دکشید آن کنند
 او کو بیا روی زن آفتاب بپزند که کسب است مانده که نفعم کردم
 چشم نباشد چون زخم انداخته که کاران بگریزد هر که خفته را زخم

میرزا

نیزند مگر از خواب بیدار شده تا او را از آری جانند زخم نزنند در و خیمه ها
از کزدم در از خانه ده گشته هم گزردان از آن خواند بگریزند اگر او سوگو
بند بر گیرند که گزردم مالند سوگو کند اگر برکت زیون و آب باد در دم بام
ایمید در گزردم خطا مند اندر ساعت بیدار اگر تا غنیمتو ترابر راحت
نهند سوگو کند صفت زیون اگرش سپهر جم از خانه و بنود بیا و بیزند
هم بگریزند یا بگریزند اگر ایون با سر که بایند و بر زخم او نهند سوگو کند
عکس گویند که نوله عکس از عفو نیست بعد از عکس با ریشی بیا میزند
بر دیوار خانه با لند ملک از خانه بگریزند اگر عکس با و غریب است در
کنند و بگذرانند تا شکست شود پس بایند و در موی مالند بسیار شود اگر
عکس و بگریزند و بر سر سوزید کنند و باقی اندازند تا بسوزد بعد از آن
در آید و کشند علی گشت دارند او بسیار شود مورچه گویند که فخره و شقی با او
عقبت کند حل کنند در سون فخره گویند بعد از هر حال بگریزند اگر عکس از خانه
کنند هم بگریزند اگر عکس فخره در زرد رفت که در خانه باشد بگذرانند

پیش در آن نزدیکی بنا به صفت لیک اگر کسی خواهد لیک زشت او نماید
در میان خانه کوی بکند و بیرون کند هم آنی گرد آید اگر در وقت خواب
خانه پر آب کند و سه نوبت سوره اذکار را بخواند و در آن آب دهنه
بر بایں سرزند هر یک لیک و پیش که در آن خانه باشد خود نو در آن آب بنده اند
اگر با هر که اندر سر و تن بنشیند شش جلد دفع شود و با هر کسی حرکت
و راستان گویند و در گوئی بنده خداوند بنیم با خود دارد است باز دارد
حقایق کرم سرخ است که در جای تنگ در زیر می می باشد اگر او را
خسک کنند و با روغن زیتن بزدند و مالند نهایت بزرگی و قوی گردد
در مضاعف انار و شنبلیله و زعفران و سبب به و امرو و شفا و دیگر
نوت مار جیل با دام فندوق شفق سفید از طرما آصف چار غیرا
چون قهوه غلاب خرقا گویند که هیچ درخت با دبی نزد یکتر از درخت خرما
ست اگر سحر از این بر درخت خرما فرو برند خشک شود طبع خرما گرم و
سرم است هر که بسیار خورد قوت گیرد اما خون سوزانند و سده جگر دارد

سر آورد

سر آورد دندان سوزان کند خارک او با کوبند و در سینی کیند
که خون آید باز آید انگور گویند که انگور بر چند شیرین تر باشد طبع او
گرم تر است اگر انگور را طبع بسیار دارند با دهنه سوزانند هر که خواهد انگور را
بجان ترش نه پوست او را بنده از عطره طبع غوره سرد و خشک است و شفا
و شکم به بنده انگور شیرین گرم و تر است چون بنده و به پوست خوردند
تن فربه کند و آب پشت بیفزاید انگور ترش سرد و خشک است دل و جگر
خشک کند طبع موز گرم و تر است موز را بطنه سده را قوی کند و در آن
دهد موز سبب از گشایش گرم تر است سده را قوی کند اگر خواهد که سبب
سرخ شود در زیر درخت میای بکند در سایه چهار بار یا پنج بار ناست که سینه
و خون آید در آن خاک بریزند چون سبب بکند سبب سرخ کند اگر خواهند
که سبب سرخ سینه شود میای بکند به سوز بویه از میوه در زیر درخت
و دیگر سبب سینه با آرد و خاصیت سبب است که در لافط دهد و جگر
مشفقت کند و آب سبب ترش به زهره را که کند صفت انار صفت

که انار شیرین میوه کی دارد و لطیف بود طبع موثر کم کند سرد را ببرد
 جگر را قوی کند لکن آب نهشت را بطلاند اما دعا عذر ندارد انار ترش
 سرد است صفراست نه طبعش دل و معده سوخته دارد اما قوی آید
 اگر انگلیسی بخورد نه درین انار ترش بریزند در آن وقت که در جفا
 آب بخورد میکشد مری دیگر انار شیرین با آرد اگر پوست درخت
 انار بکوبند و بچرخند و آب آن بپزند شکم برانند اما باید وقتی که
 پوست از درخت میکشد از آب با لایه بریزند انار با برگ انار سرد
 و تن بشویند شیش کمتر شود صفت به چنین گویند که اگر سنگ
 مرده درین درخت به آب تار کنند به اندرخت بزرگ که طبع
 به سرد و خشک است معده و دل و جگر را بیک است اگر ناشتا
 خوردند طبع موثر است که اندک و نشنگ ببرد و آب به شیرین قوی سو
 باز دارد اصرار در چنان گویند که اگر در درخت جنس باشد چینی دیا
 کلد به خاصیت چینی دل و جگر را آب دهد معده سوخت کند

سرد و تر است اما کلد به بعضی گویند گرم و تر است بعضی گویند معتدل است
 و دل را قوت دهد اگر برگ آن او بکوبند بر جراحت اندک سوخته شفا
 چنان گویند که شفا لودا اگر در میان سوسن بپزند و بپا نه خراب شود طبع
 شفا لودا سرد و تر است ششک است نه جگر و معده را س که کد چون
 بسیار خوردند تب که از بطن بود منقوت کند اگر برگ او بکوبند و بر جفا
 که گرم آنرا بپزند نهاده بر بپزند اگر برگ او در قیاق و کفنه بکوبند
 به کبک بپزند اگر برگ او در جفا نهاده و بپزند آن جفا را شفا کند اگر بپزند
 و درم بخورند هر گرم که در شکم باشد بپزند و بپزند اگر مغز بپزند و در شکم
 کشند حرارت چشم را ببرد و شفا و سردی گویند که زرد الوترش طبع
 شفا لودا در چمن شیرین شود اندک مایه گرمی دارد معده را س که گویند
 اگر خواهند که هسته زرد الوترش شود در زیر درخت میاید بپزند در
 سبب چهار رنگ درین او بریزند بر با بر معده و بپزند شیرین شود اگر
 زرد الوترش و از پنهان سنگینان خوردند دفع مغز است او کد مغز

طبع اخیر گرم و تر است کرده سوخته و آب میفرزند چون بسیار خورند
جبهه آوردن سنگین کند اگر کسی به سوز باشد روزی بخیر در سر که
خواره بخورد سود کند اگر اخیر بخورند در دندان ببرد و دندان سو
بشد اگر بگوید و در خایه بزند آغاس خایه را به برد بوقت
چنین گویند که اگر رنگ دوت سیاه دوت باشد یا باب خورده بوقت
نا رسیده بشویند سینه شود اگر کسی خواهد که دوت سینه بشویند درین
درخت معانی بکنند و معنی دارد خرابی دوت سیاه را درین آن بزرگ
دوت سحر دیگر بشویند طبع دوت سرد و تر است سینه را نرم کند
اسهال را در اگر آبش قرقره کند حناق و درد کلو را سود دارد معده
و جگر را ساکن کند اگر که دوت بخورد در بالای آن آب انگبین بخورد
رفع مصرت او کند اگر روغن نارچیل در موی مالند سخت سیاه شود
در دوسینه نشود بادام حنظل گویند که اگر بادام تلخ را با جری سیاه
در آب سرشته کنند بخورد معده در حال سبوش شود و حکیمان

بادام کوهی را زینق خوانند و در و بسیار مضاعف است در روغن او باد
دهی سرد بکشد بادام شیرین سرد و تر است و سینه را نرم کند
فندق گویند که هر کسی فندق بیند هر چند خواهد جامع تواند کرد
اگر شش خندق بر گرم گویند بزند در سکنجبین طبع او مقوی و سرد
دست روغنش سوخته شود دارد فتنه چنین گویند که طبع فتنه
گرم و خشک است درد پست را سود کند و آب پست پست بدو باد
سرد را بشکند خوب سفیدار گویند که اگر خوب سفیدار بسوزند و
خاکسترش بر جان باشد که گرم افتاده باشد که برها را بشکند اگر
شیره او در شراب کنند بخورد که دهنه سبوش شود صفت طریقه گویند
که طریقه سرد و خشک است و از درد تابستان چری خیزد مانند قطره
قطره از شش او فرو چکد طبع او سرد و تر است معده را قوی کند طعم را
مطعم کند اگر هر که او بر آغاس نهند سود کند اگر آب او بر آید مالند
به سینه اگر سنج او در دندان مالند دفع درد کند صفت قصب قصب

بفرستد گویند اگر جان در دکنند ماران هم بگیرند اگر مار را بقصد بکشد
 بزنند سینه شکو اگر در حین بزنند تن درست شود چنانچه چینی گویند
 که اگر پوست چار بگویند باز نگاه دارند و دیگر آبی بر ناسور مالند
 به شکو اگر برکت او در خانه در دکند خفاش از آن خانه بگیرند سینه
 گویند که سینه بفرستد بر سینه گویند در ضمن باشد مبارک طبع او گرم و خشک
 است اگر در میان شراب خوردن مستی باز دارد عنایت گویند عنایت
 و خشک است خوشتر است بکین کند سینه و سینه کند سرفه که از خون باشد
 زایل کند چون بپا خوردند طبع و سینه کند در میان صاع خنجر ناریج
 مورد لیمو صورت بر سر دکل ترنج چینی گویند که اگر پوست ترنج خوب بود
 و اندوز کوی بزند زنی را دهنده سرفه باز دارد پوست او گرم و خشک است
 گوشت او گرم و تردانه او سرد تر است پوست او را دل و قوی کند و
 معده را قوت دهد ناریج پوست ناریج گرم و خشک است ترش او صفرا
 بیش از آب است به بردن او از هر است ترشی او رنگهای سیاه

به بردن اگر پوست او با روغن در موی مالند قوی کند و سینه شود صورت
 طبع او سرد و خشک است خوشتر است بکین دهد و در سر که از خون باشد
 ببرد و دکان و معده و قوی کند و سستی باز دارد و طبع او گرم است
 اگر شاف مورد حلقه که در انگشت کند در دسر و اما سوسو کند و اگر
 آب مورد در شراب بکشد هر کسی بخورد زخم مست شود اگر روغن مورد در
 مالند در شقیقه را سوسو کند اگر دانه او بخشد و آبش سوسو کند سرفه
 ببرد و خون از شکم باز دارد صفت کحل اگر بر باد در زمستان آب
 گرم درین در صفت کحل ریز ممکن باشد که در هر سه بار بشکند اگر
 برکت و طبع خشک که در دهنه در چشم که مالند کور شود طبع او بنایت
 کیم است از آن سبب که دایم سبز است اگر کسی بوی آن بشنود سرش
 در دکنه قطران چینی گویند و قطران از صورت بر سر فردا اگر زنی
 بردارد آب تن شود اگر سینه او زنی برگیرد بجماع لیدند سوسو
 در منافع را چینی چینی گویند که چون سر کس بشکند سینه نام باشد

[illegible]

۱۰۵۱
 ۱۰۵۲
 ۱۰۵۳
 ۱۰۵۴
 ۱۰۵۵
 ۱۰۵۶
 ۱۰۵۷
 ۱۰۵۸
 ۱۰۵۹
 ۱۰۶۰
 ۱۰۶۱
 ۱۰۶۲
 ۱۰۶۳
 ۱۰۶۴
 ۱۰۶۵
 ۱۰۶۶
 ۱۰۶۷
 ۱۰۶۸
 ۱۰۶۹
 ۱۰۷۰
 ۱۰۷۱
 ۱۰۷۲
 ۱۰۷۳
 ۱۰۷۴
 ۱۰۷۵
 ۱۰۷۶
 ۱۰۷۷
 ۱۰۷۸
 ۱۰۷۹
 ۱۰۸۰
 ۱۰۸۱
 ۱۰۸۲
 ۱۰۸۳
 ۱۰۸۴
 ۱۰۸۵
 ۱۰۸۶
 ۱۰۸۷
 ۱۰۸۸
 ۱۰۸۹
 ۱۰۹۰
 ۱۰۹۱
 ۱۰۹۲
 ۱۰۹۳
 ۱۰۹۴
 ۱۰۹۵
 ۱۰۹۶
 ۱۰۹۷
 ۱۰۹۸
 ۱۰۹۹
 ۱۱۰۰
 ۱۱۰۱
 ۱۱۰۲
 ۱۱۰۳
 ۱۱۰۴
 ۱۱۰۵
 ۱۱۰۶
 ۱۱۰۷
 ۱۱۰۸
 ۱۱۰۹
 ۱۱۱۰
 ۱۱۱۱
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵

رساله مغلوب

بنا که رسالت در حکمت ارسطاطالیس یونانی که در اواخر سده
و کتب علم و حکمت اثر نفوذت بشود که اینک تراجم اسکند
از قرن هجدهم که از آن زمان تا جای یکی جز در آن یک دو کم
نشانست که هم کلی بجزیه که اند و پندیده اند و هم در ظاهر
پادشاهان و سلاطین بجهت ارفا هر صحت این قول حکیم روشن گردد
از زمان آدم تا بحال امتحان نماید تا مویدا کرد که ان حکیم
چه زحمت کشیده که این علم را در نهایت امتحان و اختصار بیان
فرموده غالب مغلوب نام نهاده هر کس بر این رساله اطلاق یابد
هرگز خطم بروی ظفر نیابد چون خواهر بداند هر کس یا کس که
اینان خصوصت باشد اسم هر یک و کس با یکدیگر کرد
و نه نه طریقه نامه تا معلوم شود والله العالم

